

تفسير احمد

جزء - (22)

سورة السباء
Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «سباء»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة سبأ

جزء 22

سورة سبأ در مکه نازل شده و دارای پنجاه و چهار آیه و شش رکوع هست.

وجه تسمیه:

این سوره به نام «سوره ی سبأ» موسوم است؛ چون قصه و داستان سبأ (در آیه: 15) در آن آمده است. «سبأ» لقب پادشاهان یمن بود. مردم یمن در ناز، نعمت، رفاه، شادی و آسایش بسر می بردند. منازل شان عبارت بود از باغ ها و بستان ها، اما چون راه کفر و ناسپاسی را پیش گرفتند، خداوند متعال آنها را به وسیله سیل بنیان بر انداز، نابود کرد و آنها را مایه ی عبرت گیران قرار داد.

سورة سبأ یکی از پنج سوره ای است که با عبارت «الحمد لله» آغاز شده است. این سوره ها عبارتند از فاتحه، انعام، کهف، سبأ، فاطر که همه آنها از جزو سوره های مکی هستند.

سبأ:

سبأ نام قومی بود که حضرت سلیمان به دیارشان لشکر فرستاد، و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران سدّشان شکست و خانه هایشان ویران شد. کلمه سبأ بطور کل دوبار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است. (قاموس قرآن، جلد 3، صفحه 203).

قابل تذکر است که در سورة سبأ ذکر دو معجزه از دو پیامبر که پدر و پسر هستند بیان یافته است. یکی نرم شدن آهن به دست حضرت داوود علیه السلام و دیگری تسخیر باد به دست حضرت سلیمان علیه السلام به إذن الهی.

ارتباط سورة سبأ با سورة قبلی:

این سوره از چند جهت با سوره ی قبلی پیوند و مناسبت دارد:

- 1 - چون الله تعالی سورة احزاب را به بیان غرض در تکلیف پایان داد و اینکه خدای سبحان نیکوکاران را به نیکویی پاداش و بدکاران را به بدی عمل شان جزا خواهد داد، سورة سبأ را به سپاس و شکر برای او بر نعمت و کمال قدرتش آغاز نمود.
- 2 - طوری که یادآور شدیم، آغاز این سوره در بیان صفات و قدرت مطلق آفریدگار است و پایان سوره ی احزاب به کیفر و عذاب منافقان و مشرکان اشاره می کند.
- 3 - آخرین جمله ی سوره ی احزاب میفرماید: «وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» و آیه ی دوم این سوره «وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» است.
- 4 - در سوره ی احزاب، کافران و منکران با تمسخر از چگونگی قیامت میپرسیدند و در این سوره از انکار صریح آنان سخن می گوید.

تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره:

تعداد آیات این سوره طوری که در فوق هم تذکر یافت به پنجاه و چهار آیه میرسد، این سوره دارای (6) شش رکوع بوده، و (896) هشت صد و نود و شش کلمه، و تعداد حروف آن به: 3596 میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره

سبأ مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.

محتوای سوره:

سوره سبأ از جمله سوره های نازل شده در مکه می باشد، که به موضوع عقیده ی اسلامی می پردازد و یگانگی خداوند متعال، نبوت، حشر و نشر را مورد بحث و بررسی قرار میدهد.

آغاز این سوره مبارکه با تمجید از خدای عز و جلّ که عالم هستی را ابداع و امور و احوال و احکام عالم را استوار قرار داده و با حکمت خود هستی را تدبیر می کند، پس خالق و نوآور دانا هموست و یک ذره در آسمان و زمین از علم او نهان نیست، و این امر یکی از بزرگترین دلایل بر یگانگی پروردگار عالمیان است.

سوره قضیه ی بسیار مهمی را مورد بررسی قرار می دهد که عبارت است از انکار آخرت و زنده شدن بعد از مرگ از سوی مشرکان، لذا به پیامبر صلی الله علیه و سلم امر می شود که بر تحقق معاد بعد از نابودی اجساد، به خدای بزرگ قسم بخورد: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَكُمُ».

سوره داستان بعضی از پیامبران را از جمله «داوود» و پسرش، «سلیمان» پیش کشیده است، و نیز نعمت های فراوانی را که به آنان ارزانی داشته بود، یادآور میشود، از قبیل تسخیر باد برای سلیمان، و تسخیر پرنده و کوه ها برای «داوود» که همراه با او به ذکر و تسبیح می پرداختند.

سوره سبأ بعضی از شبهات مشرکین را پیرامون رسالت خاتم پیامبران بررسی و آنها را با دلایل قاطع و برهان کوبنده رد و تکذیب کرده است، همان طور که بر وجود و یگانگی خدا دلایل و براهین کافی آورده است.

همچنان سوره سبأ با دعوت مشرکین به ایمان به خدای یگانه که تدبیر امور تمام خلایق را در دست دارد خاتمه یافته است.

ترجمه و تفسیر سوره «سبأ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشنانده و مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (۱)

ستایش و سپاس مخصوص خداست که هر آنچه در آسمانها و زمین است همه ملک اوست و در عالم آخرت نیز شکر و سپاس مخصوص خداست (زیرا نعمت های دنیا و آخرت همه عطای اوست) و او حکیم و آگاه است. (۱)

«وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» و هم اوست که در کارش حکیم و به خلقش آگاه است و در هیچ یک از اعمالش ایراد و اعتراضی بر او وارد نمی شود. او در گفتار و کردارش با حکمت و به امر و آفرینش خود آگاه است.

باید گفت که این آیه متبرکه مالکیت مطلق و بی قید و شرط پروردگار با عظمت را بیان میکند. مالکیت الهی، هم گسترده است، هم حکیمانه و هم آگاهانه.

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» و آیه بعد علم مطلق الهی را «يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ»، تا در آیه سوم به منکران معاد (روز بازگشت - قیامت) بگوید: ما می توانیم قیامت را برای کافر و پاداش بر قرار کنیم.

امام فخر رازی میفرماید: علمی که به عمل متصل باشد حکمت است و به کسی که عواقب و اسرار امور را بداند، خبیر گویند. «تفسیر کبیر فخر رازی».

«وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ» باید گفت که: هستند در دنیا اشخاص و افرادی که: غیر از الله تعالی مورد تقدیر و ستایش قرار می گیرند ولی به یاد داشته باشند که در آخرت تمام تمجید و ستایش مخصوصاً الله تعالی با عظمت است و جز او هیچ کس آن را شایسته نیست؛ زیرا فقط الله تعالی است که به اهل دنیا و آخرت نعمت و فضل عطا می کند.

«لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ»: اشاره به این است که بندگان در برابر تفضل و الطافی که در آخرت بدی شان خواهد فرمود، او را خواهند ستود (ملاحظه شود سوره های: یونس: 10، فاطر: 34، زمر: 74). (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن، دکتر مصطفی خرمدل).

«الْحَكِيمُ» کلمه حکیم دو معنی دارد: یکی اینکه: دارای حکمت، که نتیجه به هیچ مسئله ای امر نداده و شیء را خلق نمی کند، و مسئله ای را نهی نمیکند، مگر از روی حکمت، و دیگر آنکه به معنای حاکم است، که به هر امری که اراده کند حکم می دهد و کسی را یارای باز جویی و مواخذه او نیست.

و حکمت خداوند بر دو نوع است: حکمت شرعی و حکمت کونیه. محل و مکان حکمت شرعی، همان شرع است که عبارت از اموری هستند که پیامبران توسط وحی خداوند متعال دریافت داشته و ابلاغ نموده اند که در نهایت دقت و ظرافت آمده اند. و حکمت کونیه محلش کون (هستی) و یامخلوقات خداوند متعال می باشند. در نتیجه هر آن چیزی را که خداوند متعال خلق نموده است از روی نهایت دقت و مصلحت بوده است.

حکمت عبارت است از قرار دادن اشیاء در موضع شایسته اش، که از روی دقت و ظرافت صورت می گیرد، و الله متعال متصف به کمال حکمت است، و دلیل متصف بودن خداوند متعال به حکمت، این قول او است: «وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (سوره تحریم 2). یعنی: و او دارای علم و دارای حکمت است.

به بیانی دیگر حکمت خداوند، بر دو نوع است:

نوع اول: حکمت در آفرینش؛ خداوند، آفریدگان را به حق آفریده و منظورش، از آفرینش مخلوقات حق بوده است؛ بدین ترتیب تمام آفریده ها را به بهترین نظم آفریده و ترتیبی کامل به آنها داده است و هر مخلوقی را بگونه ای که شایسته آن می باشد، آفریده و بلکه به هر جزئی از اجزای مخلوقات و به هر عضوی از اعضای حیوانات خلقت و شکل مناسب آن را داده است. بگونه ای که هیچ کمبود و نقصی، در آفرینش او مشاهده نمیشود.

چنانچه اگر همه مخلوقات از اول تا آخر جمع شوند و عقل های خود را بکار بندند تا آفرینشی همانند آفرینش خدا پیشنهاد کنند، نخواهند توانست؛ آنان، به هیچ عنوان توانایی چنین کاری را ندارند. چراکه اگر عقلا و فرزندگان، بتوانند بسیاری از حکمت های او را دریابند و به بخشی از استواری و نظم هستی پی ببرند، همین، برای آنها کمال است.

کافی است انسان به چهره و جابجا شدن اعضای بدن انسان در جای های موجود آن، وجود بینی بالای دهن و چشم بالای بینی و دهن و دریک استقامت و جهت. وجود استقامت و جایگاه دست و پاء و روی دریک استقامت و در محل معقول مناسب و... همه و همه کمال

خلقت و قدرت الهی را نشان میدهد.

نوع دوم: حکمت خداوند متعال در شرع و فرمان او؛ خداوند، قوانین را وضع نموده و کتابها را نازل فرموده و پیامبران را فرستاده تا بندگان، خدا را بشناسند و او را بپرستند. پرستش و ستایش خداوند متعال، بزرگترین سعادت و مایه آرامش و سرور دلها و ارواح است؛ همانطور که تنها عامل دستیابی انسان به سعادت ابدی و نعمت پایدار میباشد. از سوی دیگر دین و شریعت، هر خوبی و خیری را در بردارد. خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (1 الی 9) درمورد موضوعاتی از جمله در باره قدرت و علم الله متعال، انکار روز قیامت و سزای انکار کنندگان، اثبات دوباره زنده شدن بعد از مرگ، بحث بعمل می آید.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

می داند که چه چیزی در زمین فرو میرود، و چه چیزی از آن برون می آید، و چه چیزی از آسمان فروود می آید، و چه چیزی به آن فرا می رود، و او مهربان آمرزگار است. (۲) در آیه مبارکه با زیبایی خاصی بیان شده که الله تعالی به احوال مخلوقاتی چون آب و خزندگان که در زمین داخل میشوند و به احوال موجوداتی مانند آب، معدنیات و نباتات که از آن بیرون میشوند داناست. به آنچه از آسمان فروود می آید (مانند فرشتگان، کتاب ها، و باران ها) و به چیزهایی که به آسمان ها بالا می رود (مانند فرشتگان و اعمال بندگان آگاه است).

«وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» نسبت به بندگان مهربان است و از گناه توبه کاران صرف نظر می کند با گنه کاران در مجازات شتاب نمی کند و به گناهان کسی که به سویش باز گردد و عفویش را خواستار شود بسیار آمرزنده است.

«يَلْجُ»: از مصدر ولوج به معنی ورود. (سورة: أعراف / 40).

«يَعْرُجُ»: صعود می کند.

«فِيهَا»: به سوی آن.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٣﴾

و کافران گفتند: قیامت بر ما نخواهد آمد. بگو: آری، سوگند به پروردگارم که دانای غیب است، به یقین به سراغتان خواهد آمد؛ در آسمان ها و زمین هم و زن از او پنهان نمی ماند، و نه کوچک تر از آن و نه بزرگتر از آن هست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. (3) «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ» مشرکین همیشه استدلال می آوردند که: قیامت و حشر و نشری در کار نیست. طوری که شیخ ناصرالدین عبدالله بیضاوی: در تفسیر بیضاوی مینویسد که: آنان (مشرکان و کفار) از آمدن قیامت انکار داشتند، و دیر آمدن آن را مورد استهزاء قرار داده اند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۲/۲).

«قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ» ای محمد(ص)! به آنها بگو: قسم به خدای بزرگ، قیامت می آید و شما زنده می شوید و حتما تحقق می یابد.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهار می‌دارند و خداوند متعال در همه آن‌ها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد قسم بخورد. آیه‌ی دوم در سوره یونس است: «قُلْ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ» و آیه‌ی سوم در سوره‌ی تغابن است: «قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَنُبْعَثَنَّ» (مختصر ابن کثیر ۱۲۱/۳). مفسران می‌گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه که همانا وقوع قیامت است خیر می‌دهد».

«عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَغْرِبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ» به آنچه از دید نهان و از انظار ناپدید است آگاه می‌باشد و هیچ چیزی هر چند که به اندازه‌ی و زن یک ذره باشد، در عالم اعلی و سفلی از او پنهان نمی‌شود.

عالم الغیب (دانا بر غیب)، صفت پروردگار است که به او قسم خورده شد، و از تمام صفات خداوند متعال در اینجا صفت عالم بودن به غیب و عالم محیط را شاید به خاطر اختصاص داده است که بحث در باره منکرین قیامت است و بزرگترین انکار قیامت برای منکرین، این بود که هر گاه مردمان بمیرند و خاک بشوند ذرات آن خاک هم در جهان بخش گردد، پس جمع آوری همه ذرات پراکنده در کل جهان سپس تفکیک آن ذرات هر انسانی از انسان دیگر، و إلحاق آنها بوجود خود او، چگونه ممکن است و ناممکن قرار دادن آن مبنی بر این بود که آنها علم و قدرت خدا را بر علم و قدرت خویش مقایسه کرده بودند. حق تعالی فرمود: علم خداوندی بر کل جهان چنان محیط که هر آنچه را که در آسمان‌ها و زمین باشد، همه را می‌داند، و نیز می‌داند که آنها کجا و در چه وضعی هستند، کوچکترین ذره ای از مخلوقات، خارج از علم حضرتش نیست، و این علم محیط مخصوص حق تعالی است، و هیچ مخلوقی چه فرشته باشد یا پیغمبر، امکان ندارد چنین محیطی داشته باشد که از آن ذره ای خارج نگردد، پس آن ذاتی که دارای چنین علم محیطی باشد تفکیک ذرات انسان از کل جهان و جمع کردن آنها و ترکیب دوباره‌ی جسم آنها چه مشکلی دارد!

«وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ» نه از ذره کوچک‌تر و نه از آن بزرگتر موجودی نیست، «إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» مگر این که خدا از آن آگاه است و در لوح محفوظ ثبت است. منظور این است وقتی یک ذره در عالم از نظر خدا مخفی نمی‌ماند، پس چگونه انسان و احوال انسان از او پنهان می‌ماند؟ بنابر این هر چند استخوان‌ها پوسیده و متلاشی شوند، الله می‌داند به کجا رفته و پراکنده گشته‌اند، سپس در روز قیامت آنها را اعاده کرده و باز می‌آورد. «كِتَابٍ مُبِينٍ»: لوح محفوظ. علم خدا که هر چیز در آن مطابق علم خدا (ج) ثبت است.

جهان پهناور هستی. (سوره‌های: انعام / 59، یونس / 61، هود / 6، نمل / 75).

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (۴)

تا بدین‌سان کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد، اینانند که بر ایشان آمرزش و روزی گرامی مقرر است. (۴)

«جز ایمان و عمل صالح، راهی برای دریافت پاداش نیست. «آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ»

باید گفت: آمدن قیامت از آن سبب ضرور است که پاداش نیکی و بدی مردم داده شود و جمیع صفات حق تعالی کاملاً به ظهور برسد.

ایمان و عمل صالح:

سعادت، مفهومی است با درجات و مراتب مختلف. ایمان و عمل صالح، اولین مرتبه سعادت است. آخرین درجه سعادت، رسیدن به خدا و ملاقات با اوست: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» (پس، هر که امید به لقای پروردگارش دارد، باید که کار شایسته انجام دهد.) (سوره کهف، آیه 110: «هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد.»).

سعادت:

«سعادت» از ریشه «سعد» و در لغت به معنای «خوشبختی»، «موفقیت» و «بهروزی و خوشحالی» است؛ اما در اصطلاح، خیر اضافی ست و به نسبت افراد، مختلف میگردد که کمال هر فردیست؛ بنابر این سعادت هر موجودی، در تمامیت و کمال ویژه اوست و خیریست که برای فرد فرد انسان هاست. پس سعادت درحقیقت، رسیدن هر شخصیت به کمال خویش با حرکت ارادی نفسانی.

ایمان:

«ایمان» از ریشه «أمن» و به معنای «آرامش جان» و «رهایی از هرگونه ترس و اندوه» گرفته شده است. خداوند میفرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» (آنان که ایمان آورده اند و ایمان خود را به ستم نیالوده اند، آرامش و امنیت برای شان است و آنان هدایت یافتگان اند.) (سوره انعام، آیه 82) در تعریف اصطلاحی ایمان چنین آمده است: ایمان، باور یقینی و قطعیست که با اعتراف و پذیرش دل همراه بوده و عمل، انسان را به آن رهنمون میسازد (یعنی عمل، باور قلبی و ایمان را افزایش می دهد).

عمل صالح:

«عمل»، کاریست که با آگاهی، اندیشه و با قصد و نیت انجام شود و در معنی، خاصتر از فعل است. «صالح» از ریشه «صلح» و نقطه مقابل «فساد و تباهی» ست که بیشترین کاربرد آن، در بیان ارزش افعال و اعمال است. این واژه در قرآن، گاهی در مقابل فساد و گاهی در برابر زشتی و بدی آمده است. عمل صالح از نظر اصطلاحی، کاریست شایسته که با آگاهی، قصد و از روی ایمان انجام شود.

رابطه ایمان و عمل صالح:

هنگامی که اصطلاح «عمل صالح» در قرآن برای توصیف فعلی استفاده میشود، اغلب کنار ایمان به کار میرود و نشانگر این است که ارتباط تنگاتنگی بین آنها وجود دارد؛ طوری که هر جا ایمان باشد، در پی آن عمل صالح نیز خواهد بود. این وابستگی، به اندازه ایست که ما ایمان را با عمل صالح یا عمل صالح را با ایمان می شناسیم.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ (۵)

و کسانی که در [انکار و تکذیب] آیات ما کوشیدند، به گمان اینکه [میتوانند] ما را عاجز کنند [تا از دسترس قدرت ما بیرون روند] برای آنان عذابی دردناک از سخت ترین عذاب هاست. (۵)

در آیه مبارکه خطاب به آنده اشخاصی که در محاربه با پروردگار با عظمت و رسولش سعی و کوشش را پی ریزی میکنند، و در کوشش دارند تا مردم را از

راه الله باز دارند، و در این اهداف خویش پلان های را طرح ریزی میکنند، و هدف ستیزه با حق تعالی و غلبه بر شریعتش را دارند، مطمئن باشند که چنین اشخاصی به دشوارترین عذاب و هولناکترین مجازات در روز قیامت گرفتار می شوند.

اینان فراموش کرده اند: که نزول وحی، از شئون ربوبیت خداوند است. و میزان حق، وحی و قرآن است و راه انبیا راه عزت و شرف است و راه الهی شکست ناپذیر و سعی مخالفان بیهوده است. وان شا الله به رسوای و خزلان در نیا و آخرت مواجه می شوند.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

و کسانی که معرفت و دانش به آنان عطا شده، می دانند که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق است، و این که به سوی راه ذات غالب و دارای صفات کمال و ستوده راهنمایی می کند. (6)

«الَّذِي»: آنچه. مراد قرآن است.

«هُوَ الْحَقُّ»: مراد این است که قرآن عین حقیقت است و هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیت های عالم هستی و جهان انسانیت است.

«الْحَقُّ»: مفعول دوم فعل (يَرَى) است و مفعول اول آن (الَّذِي) است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

ابن کثیر در معنای آیه مبارکه مینویسد: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده میکنند، آن رابه عین الیقین می بینند، بعد از آن که در دنیا به علم الیقین راجع به آن علم حاصل کرده اند و این یکی دیگر از حکمت های وقوع قیامت است». همچنان مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: قیامت از آن رو برپا شدنی است که یقین کنندگان را عین الیقین حاصل گردد و به چشم خود ببینند که همه خبرهای قرآن صحیح و درست است و بدون شک و شبهه تنها قرآن کریم کتابی است که برای رسیدن انسان به خدای غالب و حمید راه صحیح می نماید - بعضی مفسرین از «وَيَرَى الَّذِينَ» این مطب گرفته اند که اهل علمی که بر خلاف «والذین سعوافي آیاتنا عاجزین» می باشند (خواه مسلمان باشند خواه اهل کتاب) آنها میدانند و به چشم سر می بینند که بیان قرآن کریم در باره قیامت و غیره به کلی صحیح است و انسان را براه درستی می برد که منظور از آن رسیدن به حضرت الهی (ج) است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَذَلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

و کافران گفتند: [ای مردم!] آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم که به شما خبر میدهد: چون کاملاً پراکنده شدید (پس از آن) به آفرینش جدید آفریده میشوید؟ (7)

کافران که از وقوع قیامت انکار داشتند و وقوع انرا دور می شمردند، به منظور استهزا و تمسخر به پیامبر صلی الله علیه وسلم، برای در بین خود به همدیگر گفتند: آیا شما را به

مردی دلالت نکنیم که خبر میدهد و میگوید: آنگاه که بمیرید و زمین بدن های شما را بخورد، باز دوباره به زندگی تازه ای بر میگردید و از قبرهای خود برانگیخته می شوید؟ «إِذَا مَرِّقُمْ كُلُّ مَرِّقٍ» که چون در قبر پوسیده و کاملاً متلاشی شدید و اجسادتان در زمین پراکنده شد و به هر طرف پخش گشتید، به طوری که به صورت خاک در آمدید. «إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» بعد از فرسوده و پراکنده شدن به صورت مخلوقی جدید خلق خواهید شد؟ مفسر ابو حیان میفرماید: گویندگان این سخن کفار قریش بودند و آن را به طریق تعجب و ریشخند میگفتند، مانند این که یک نفر میخواهد در دیگری شگفتی ایجاد کند و میگوید: میخواهی داستانی عجیب برایت بگویم؟ و چون زنده شدن در نظر آنها محال بود، هر کس که از وقوع آن صحبت میکرد از او تعجب میکردند و او را آدمی ناشناخته و بی نام و نشان میدانستند: «هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ» با اینکه نامش از هر نامی دیگر در قریش مشهورتر بود، به منظور استهزاء او را «مردی» خوانده اند. (البحر المحیط ۷/۲۵۰). باید گفت که: کفار، بر ضدّ دین و مقدّسات و مقدّسات دینی تبلیغ سوء میکنند. ولی جز تحقیر و تمسخر، هیچ برهانی برای ارایه منطق و گفتار خویش ندارد، آنان شخصیت ها و مقدّسات دینی را تحقیر می کنند، و بدین وسیله میخواهند، زمینه دور شدن مردم از دین را فراهم نمایند.

أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ (۸)

آیا بر الله دروغ بسته است، یا [به خیال آنان] جنونی دارد؟ [هیچ کدام] بلکه کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دور از حق هستند. (۸) در این آیه مبارکه ملاحظه میشود که: مشرکان ادّعا کردند: پیامبر صلی الله علیه وسلم بر خداوند متعال دروغ بر بسته و ادّعا کرده که او تعالی وی را فرستاده است. از این رو به گمان آنان ادعایش امری دور از حقیقت است، بلکه او دیوانه ای است که نمیداند چه میگوید. حقیقت این است که کافران در سخن خویش دروغ گفته اند و پیامبر صلی الله علیه وسلم از جانب پروردگار فرستاده شده است. اینان با چنین حرفی به زنده شدن بعد از مرگ تکذیب می کنند، از آخرت انکار می ورزند، از راهیابی به دوراند و به راه هدایت و صواب توفیق نمی یابند. در نتیجه به عذاب دایمی و جاودانی در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد. «أَفْتَرِي»: در اصل چنین است: «أَفْتَرِي»؟ همزه وصل حذف شده و همزه استفهام به حال خود مانده است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشْأَ نَحْصِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ (۹)

آیا آسمان و زمینی را که پیش روی و پشت ایشان است ندیدند؟، اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا پاره هایی از آسمان را بر آنان بیندازیم، بی گمان در این امر دلیل و نشانه ای است برای هر بنده ای که بخواهد خالصانه به سوی الله رجوع کند. (۹) «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پیش روی انسان است و رو بدانها دارد. یا مراد زمین است که در زیر پای انسان است.

«مَا خَلَفَهُمْ»: هدف از آنهمه چیزهائی است که پشت سر انسان است و رو بدان‌ها ندارد. یا مراد آسمان است که بالای سر او قرار دارد. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرم‌دل).

«مُنِيبٌ»: کسی که با توبه خالصانه به درگاه الله تعالى بر می‌گردد. بازگردنده. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به سوی الله تعالى، موصوف باشد.

بحث در باره نعمت های الله به داود و سلیمان علیهم السلام:

آیات متبرکه (10 الی 14)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾

همانا به داود از جانب خود فضیلت بزرگی عطا کردیم، ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید. (۱۰)

«دَاوُدَ»: (داوود، داود، داود) یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل است که در فاصله سالهای 970 - 1033 قبل از میلاد زندگی میکرد. نام داوود علیه السلام در شانزده جای قرآن عظیم الشان تذکر رفته است که از آن جمله: در سوره‌های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء، انبیاء، نمل، سبأ و ص. نام برد.

«فَضْلًا»: فضیلت و نعمت بزرگ. مراد مواهبی همچون نبوت، زبور، تسخیر کوه‌ها و پرنده‌ها، نرم کردن آهن، و تعلیم زره‌سازی است. برتری (ملاحظه شود سوره: نمل آیات 15 و 16).

«دَاوُدَ»: علیه السلام از سبط (سلسله خانواده و آل) یهودای پسر یعقوب میباشد. خداوند متعال پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.

قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ سَدُوسِي بَصْرِي، از جمله تابعین و مفسر مشهور اسلام در تفسیر خویش می‌فرماید: آهن را برایش مسخر کرد، به طوری که احتیاج نداشت آن را در آتش گرم کند و با پتک آن را بکوبد، و در دستش مانند موم و خمیر بود.

رسالت و دعوت داوود علیه السلام:

زمانیکه داود علیه السلام به عمر چهل سالگی رسید الله تعالى همگام با امارت و پادشاهی نبوت را نیز به وی بخشید و او را بحیث پیغمبر بر بنی اسرائیل فرستاد. زبور را بر وی نازل نمود که حاوی عبرتها و مواعظ و رقائق و ادکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت.

داوود علیه السلام در شاعری تلاوت و قرائت آواز بی‌نهایت زیبایی داشت که در وخت خود سر زبانها بود. کسی که دارای صوت حسن بود می‌گفتند: گویی یکی از مزامیر داوود به وی ارزانی شده است.

روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم به صدای ابو موسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می‌خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود). رسول الله توقف کرد و به قرائت زیبایی او گوش می‌داد تحت تاثیر جاذبه‌های صدای دلنشین و تلاوت زیبایش واقع شد و خطاب به او فرمود: یکی از مزامیرهای آل داوود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول الله به

تلاوت من گوش می دادی؟ اگر می دانستم تو بدان گوش فرا داده‌ای آن را زیباتر تلاوت می کردم.

مزامیر آل داوود:

مزامیر یعنی (زبور داوود) یکی از بخش های تنخ (مجموعه کتاب مقدس یهودیان است که به زبان عبری تحریر گردیده است که به عنوان عهد عتیق در کتاب مقدس مسیحیان جای گرفته است تنخ یا تناخ شامل سه بخش میباشد) مزامیر به صورت شعر بی وزن به زبان عبری نگاشته شده است.

قسمت‌هایی از مزامیر به همراه برخی از متون دیگر نماز های سه‌گانه یهودیان را تشکیل میدهند. همچنین خواندن تهلیلیم (مزامیر داود علیه سلام) را به مناسبت های گوناگون نیز انجام می دهند. در این کتاب نام بسیاری از آلات موسیقی قدیمی مانند دف، کینور و غیره ذکر شده است و در بخش هایی از آن بر اهمیت موسیقی و رقص برای ستایش پروردگار تأکید شده است. سرایش تعدادی زیادی از این اشعار به داوود، پادشاه اسرائیل، منسوب است اما محققان این ادعا رد می‌کنند. از 150 مزمور فقط سی و چهارتای آن عنوان ندارند که به آن ها مزامیر یتیم گفته می شود.

زمانی که داوود علیه السلام زبور را تلاوت میکرد پرندگان از پرواز می‌ایستادند و همگام با او بر شاخه‌های درختان به تسبیح و ترجیع می پرداختند و کوه ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد اذکار می‌کردند.

زبور را بالحن وصدایی تلاوت میکرد که جن و انسان ها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می‌کردند، تا جایی که یکی از آن ها بر اثر گرسنگی هلاک می شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند متعال می پرداخت و کوه‌ها و پرندگان نیز با وی هم آواز می شدند.

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبیر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب هایش دستور می داد بی حرکت و تکان می‌ایستادند تا زین را بر پشت آن ها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می خورد. (رواه البخاری وأحمد).

داوود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند متعال می‌پرداخت. شبها شب زنده داری می کرد و روز ها را روزه داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سرآمد و کم نظیر بود. چنانکه خداوند متعال میفرماید: «وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (17)» (سوره ص آیه : 17) و بنده ما، داوود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی الله] داشت. ابن عباس (رض) میفرماید: «الْأَيْدِ» یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داوود است و محبوبترین نوع روزه‌ها روزهی داوود بود. بعضی اوقات نصف شب می‌خوابید وثلث آن بیدار میماند و سومی آن میخوابید و یک روز در میان روزه میگرفت.

أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرَ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱)

[و به او گفتیم] که زره های کامل و پهن بساز، و در بافتن حلقه های {آن} را متناسب و هماهنگ اندازه گیری کن. و کار شایسته کنید که البته من به آنچه می‌کنید بینا هستم. (۱۱)

پروردگار با عظمت به حضرت داود علیه السلام هدایت فرمود که: پیراهن‌های جنگی فراخ و محکمی بسازد و میخ‌هایش را متناسب با شکاف‌های آن آماده نماید؛ یعنی حلقه‌هایش تنگ و میخ‌هایش ضعیف نباشد که صاحبش را نگهداری نکند و نیز حلقه‌ها را نسازد که شخص را گرانبار سازد.

«أَنْ إِعْمَلْ سَابِغَاتٍ» از آن زره کامل و فراخ بساز که انسان را از شر و گزند جنگ مصون بدارد.

مفسران گفته‌اند: داوود علیه السلام آهن را در دست می‌گرفت و به مانند خمیر هر کاری را که می‌خواست با آن می‌کرد و در کمتر از یک روز زرهی به ارزش هزار درهم می‌ساخت و هزینه‌ی خوراک را از آن تأمین می‌کرد و بقیه را صدقه می‌داد. (تفسیر قرطبی ۲۶۶/۱۴).

«سابغات» صفت موصوفی محذوف است؛ یعنی «دروعا سابغات»، که عبارت است از زره کاملی که تمام بدن را می‌پوشاند و حتی اضافه می‌آید و بر زمین کشیده می‌شود. باید یاد آور شد که: داوود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیاست.

«وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ» در بافتن زره اندازه را در نظر بگیر طوری که حلقه‌های آن با هم متناسب باشند.

«سَرْدِ»: بافته‌های زره است. گفته می‌شود: السرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه‌های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آن‌ها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» مینویسد: یعنی هر حلقه را با حلقه‌ی کنارش مساوی قرار بده و آن را تنگ گردان تا طوری محکم شود که تیر از لابلای آن نفوذ نکند و در ضمن گرانگ هم نشود، و همه را یکسان بساز. (صاوی ۲۹۴/۳).

وفات حضرت داوود علیه السلام:

اهل کتاب گویند: داود ۷۷ سال زندگی بسر برد بعد وفات کرد. اما ابن جریر این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زندگی بسر برده است، به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه‌ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آن‌ها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آن‌ها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود: خداوند این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داوود است. آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزا. فرمود: نمی‌شود.

مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزا، چون عمر آدم تمام شد و اجالش به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند.

آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت خود را به او ارزانی بدار. (کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَظَرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

و برای سلیمان باد را [مسخرگردانیدیم]، که سیرصبحگاهان آن یکماهه راه و سیر شام گاهیش یکماهه راه بود، و برای او چشمه مس [گداخته و جوشان] را روان ساختیم، و از جنیان گروهی در نزد او و به اذن پروردگارش کار می‌کردند، و هر کدام از آنان که از فرمان ما سرپیچید، به او از عذاب آتش [دوزخ] می‌چشانیم. (12)

خداوند متعال باد را تحت فرمان سلیمان مسخر داشت، چنان‌که از اول روز تا نیمه‌اش مسافتی یک ماه راه و از نیمه دوم روز تا هنگام شب، مسافتی یک ماه راه دیگر را به اندازه‌ی مسافتی بود که یک عابر چابک در طول یک ماه آن را طی می‌کرد.

مفسران گفته‌اند: الله تعالی باد را برای او مسخر کرد که در چند ساعت معدود مسافتی وسیع را طی می‌کرد، و او را از شهری به شهری دیگر منتقل می‌نمود، در نیمروز مسیر یک ماه را با او طی می‌کرد و تا آخر روز مسیر یک ماه او را باز می‌آورد. پس در یک روز مسیر دو ماه را طی می‌کرد.

یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر یک ماه دیگر را، در یک روز مسیر دو ماه راه می‌پیمود.

حسن بصری می‌گوید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می‌کرد در اصطخر نهار می‌کرد و از آنجا راهی کابل پایتخت امروزی افغانستان می‌شد.

فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر و کابل یک ماه راه بود. ابن کثیر گوید: سلیمان گلیم یا قالینچه‌ای داشت که ساختمان خیمه وسایل و اسبها و شترها و مردان و غیر این‌ها از حیوانات در آن قرار می‌گرفتند. چون قصد سفر می‌نمود باد آنرا حمل می‌کرد.

گویم: این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی‌باشد. چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی طیارات دورترین مسافت‌ها را در کمترین وقت طی می‌نماید و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری دیگری می‌رود. خداوند متعال باد را برای سلیمان علیه سلام رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می‌برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الأنبياء مسئله‌ی قالینچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجایب می‌سازد. ما به آنچه که قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافت‌های بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم این‌ها را حواله‌ی خداوند می‌نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨١﴾» (الأنبياء: آیه 81). (ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم).

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می‌نماییم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آن‌ها خود داری می‌ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف

قالیچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

«وَأَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ» همچنان پروردگار با عظمت مس را در دست وی ذوب نمود، طوریکه مانند آب سیلان می‌کرد و هرگونه که میخواست در آن تصرف مینمود و از آن هر چه دوست داشت می‌ساخت.

مفسران گفته‌اند: جاری کردن مس برای سلیمان همان طور که آهن را برای داوود نرم کرد، دلیلی جلی و معجزه‌ای آشکار بود.

به همین ترتیب الله تعالی جنیان را تحت تسخیر سلیمان علیه السلام در آورد، تعدادی از آنان در پیشگاهیش به اذن و اراده او تعالی رام و فرمانبردار کار میکردند و هر کدام که از امر خدا سر پیچی می‌کرد و از امر سلیمان اطاعت نمیکرد، پروردگار سبحان او را به عذاب آتش برافروخته دوزخ وصل می‌گردانید.

مزایا و امتیازات داوود علیه السلام:

1 - تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمیخاستند. «إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» (18) [ص: 18]. (ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند).

2 - هم‌آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور را تلاوت مینمود. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ» (19) [ص: 19].

3 - یادگیری زبان پرندگان. «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» [النمل: 16].

4 - نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. «وَأَلَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ» (10) [سبأ: 10].

5 - یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ. «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ» [الأنبياء: 80]. (و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگ‌ها حفظ کند).

6 - خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. «وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ» [ص: 20].

7 - خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمییز حق از باطل) را به وی بخشید «وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ» (20) [ص: 20]. (و قدرت دآوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم). (غرض مزید معلومات مراجعه شود به کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم تألیف: شیخ علی صابونی).

خواننده محترم!

حضرت داوود علیه السلام قبل از اینکه وفات نماید، وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داوود وفات کرد، سلیمان که 12 سال عمر داشت بجای پدر جانشین وی شد.

ابن اثیر در الکامل روایت می‌کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها 13 سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره‌مند بود و خداوند متعال در دوران بچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود.

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ

اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿١٣﴾

[گروه جن] هرچه سلیمان می‌خواست برایش می‌ساختند از قبیل قلعه‌ها و مجسمه‌ها و

کاسه های بزرگی چون حوض ها و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم:) ای آل داود شکر (این همه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکرگذارند! (۱۳)

«مَحَارِيبَ»: جمع محراب، معبد ها و پرستشگاه ها. قصر ها و کاخ ها.

«تَمَائِيلَ»: جمع تمثال، مجسمه ها و تندیس ها.

«جَفَانٍ»: جمع جَفَنَة، ظرف های غذا خوری.

«الْجَوَابِ»: اصل آن (الْجَوَابِي) است و جمع جَابِيَة، حوض ها.

«جَفَانٍ كَالْجَوَابِ»: مراد ظرف های غذا خوری همچون حوض است. از قبیل: مجمعه ها و سینی های بزرگ.

«قُدُورٍ»: جمع قَدْر، دیگ ها.

«رَاسِيَاتٍ»: جمع رَاسِيَة، ثابت و پا برجا. مراد از (قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ) دیگ هایی است که به سبب بزرگی و سنگینی آنها را از جا شور داده نتواند و بالا و پائین نبرند. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

سلسله نسب سلیمان علیه السلام:

سلیمان علیه السلام پسر داوود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می کنند و میگویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم مینامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی گردانند. (ملاحظه شود: قصص الأنبياء للنجار صفحه 318).

چرا سلیمان علیه السلام از جنیان برای اومجسمه بسازند؟

قبل از همه باید یاد آور شد که: ساخت مجسمه و نقاشی در شرع اسلام حرام است و این بدین معنا نیست که در تمامی شریعت های قبل از اسلام نیز حرام بوده باشد. این مقوله مربوط است به حجیت «شرع من قبلنا» که ما بین علما اختلاف است که آیا شرع قبل اسلام حجت است یا خیر؟

اما برای اینکه موضوع را بهتر بررسی کنیم بهتر است تفسیر آیهی مذکور را در کتب تفاسیر جستجو نماییم:

الله تعالی میفرماید: «يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَائِيلَ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ» (سوره سبا 13) یعنی: «میساختند» آن جنیان «برای او» (سلیمان) هرچه میخواست: از قلعه ها» محاریب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال ها» تمائیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به قولی: این تمائیلها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت نگاری در شریعت سلیمان علیه السلام مباح بود ولی طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصرون: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت نگاران اند».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی روح مانند انسان و حیوان نقل کرده آنگاه در جمع بندی این آراء میگوید: «ساختن مجسمه بجز اسباب بازی کودکان به اجماع علما حرام است. اما در تصویر نگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما از صحابه تابعین و ائمه مذاهب به کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می شد، یا به خواری و اهانت استعمال میشد مانند تصاویر پستی ها و بالشت ها جایز شمرده اند...

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه های بزرگ حوض مانند» میساختند که در بزرگی خود به مانند آب شخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می خوردند.

جوابی: حوض هایی است که شتران را در آنها آب می دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگ های ثابت در جاهای خود» می ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می شد و نه حرکت داده می شد.

حال با توجه به آیه ی فوق متوجه می شویم که قطعاً درست کردن مجسمه در شریعت سلیمان علیه السلام جایز بوده و اگر در ساخت آن مجسمه ها برای سلیمان علیه السلام شری می بود قطعاً الله تعالی چنین اراده نمی کند که شر از جانب پیامبرش منتشر گردد. والله أعلم.

حقیقت شکر:

اعتراف به نعمت منعم و به کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به کارگیری نعمت در معصیت می باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست داشته ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می خوابید و یک سوم آن را زنده دار بود «و به نماز و راز و نیاز میپرداخت» و باز یک ششم آن را می خوابید.

و دوست داشته ترین روزه نزد الله متعال، روزه داوود است، او یک روز را روزه می گرفت و روز دیگر را می خورد. و چون او با دشمن روبه رو می شد، از میدان معرکه فرار نمی کرد».

در حدیث شریف دیگری به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آنگاه فرمودند: «سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعاً به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل فی الرضا والغضب، والقصد فی الفقر والغنی، وخشیه الله فی السر والعلانیة». «در پیش

گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا در نهان و آشکار».

آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت:

در قرآن عظیم الشان آمده است که: پروردگار با عظمت ما جنیانی را برای حضرت سلیمان مسخر گردانیده بود، لذا جن ها کارهای زیادی را برای حضرت سلیمان انجام داده اند که به نیروی عظیم و تیز هوشی و مهارت نیاز داشته اند: طوریکه (در آیات 12 13) خواندیم: (و پروردگارش گروهی از جنیان را رام او کرده و در پیش او کار میکردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سرپیچی میکرد (و به دساتیر حضرت سلیمان علیه السلام گوش فرا میدادند، و در صورت سرپیچی مجازت می شدند) از آتش سوزان بدو می چشانیدیم. آنان هر چه سلیمان می خواست برایش درست می کردند، از قبیل: معابد بزرگی، مجسمه ها، ظرف های بزرگ غذا خوری همانند حوض ها، و دیگ های ثابت (که از بزرگی قابل جابه جایی نبود)

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

پس هنگامی که مرگ را بر او مقرر کردیم، چیزی جز موریانه که عصایش را میخورد آنان را از مرگ او مطلع نداشت، پس چون جسد سلیمان (به زمین) افتاد، جنیان فهمیدند که اگر غیب را می دانستند، در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند. (۱۴) «قَضَيْنَا»: مقرر داشتیم. واجب گردانیدیم. فرمان صادر کردیم.

«دَابَّةُ الْأَرْضِ»: موریانه. چوبخواره. چوب خوارک. کلمه (أَرْض) به معنی (أَكْل) یعنی خوردن است. یا این که جمع (أَرْضَة) به معنی موریانه بوده و در نتیجه (دَابَّةُ الْأَرْضِ) معنی موریانه ها و چوب خواره ها و چوب خوارک ها دارد. «مِنْسَأَة»: عصا.

داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام:

پروردگار با عظمت ما به رحلت حضرت سلیمان علیه السلام (که سمبل قدرت و عظمت بود)، حکم کرد و چون وقت و زمان مقدر آن نزدیک شد و مدت عمرش تمام شد، درحالی فوت نمود که ایستاده بود و بر عصایش تکیه داشت.

حضرت سلیمان چنان حکومت و سلطنتی داشت که تنها بر کل جهان نبود، بلکه طوریکه یادآور شدیم برجن ها و طیور و باد هم حکومت می نمود، اما با وجود تمام این انتظامات او هم از مرگ نجات نیافت.

تعمیر بیت المقدس که آن را حضرت داوود علیه السلام آغاز نموده و حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل کرده بود، هنوز برخی از کار اعماراتی آن لا تکمیل بود که به عهده جن ها کار تر میم آن گذاشته بود. حضرت سلیمان علیه السلام به محرب خویش داخل شد که از شیشه شفاف همه امور ساختمانی را زیر کنترل خویش داشت. حضرت سلیمان حسب معمول در عبادت همیشه بر عصا خویش تکیه میداد، پروردگار روح او را در حالیکه بر عصا تکیه داشت قبض کرد، او بر عصا ایستاده از خارج دیده می شد که به عبادت مشغول است، جن ها نمی توانستند که نزدیک آمده نگاه کنند، آنها حضرت سلیمان را زنده تصور کرده به کار مشغول گشتند، تا اینکه یک سال تمام شد و بقیه کارهای تعمیر بیت المقدس

به پایه کمال رسیدند، انگاه خداوند موریانه (کرم چوب خور) که در قرآن عظیم الشان به دابة الارض یاد گردیده است بر عصای سلیمان مسلط کرد، عصا چوب را از داخل خورده ضعیف کرد، اتکا به عصا تمام شد و حضرت سلیمان بر زمین افتاد انگاه جن ها از مرگ او آگاه شدند.

ولی قبل از افتادن حضرت سلیمان بر زمین جَنّیان چیزی نمیدانستند که او فوت کرده آنان طوریکه یادآور شدیم سرگرم کار اعمارانی بیت المقدس بودند.

بعد از افتادن سلیمان علیه السلام به روی زمین جَنّیان یقین حاصل کردند که غیب را نمی‌دانند؛ زیرا اگر غیب را می‌دانستند در این شُغل دشوار ذَلّت بار و کار مربوط به سلیمان علیه السلام ادامه نمی‌دادند. آنان گمان می‌کردند که سلیمان علیه السلام زنده است و به سوی آنان نظر می‌کند، ولی در حالیکه او فوت کرده بود.

ابن کثیر نقل می‌کند که: «سلیمان علیه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می‌خورد تا این که سر انجام بر زمین افتاد».

در جمله آخر این آیه مبارکه آمده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» مراد از عذاب مهین در اینجا همان کار های مشکل و مشقت آوراند که حضرت سلیمان علیه السلام برای تکمیل بیت المقدس به آنها محول کرده بود.

بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام:

حضرت سلیمان علیه السلام بنابر وصیت پدر خویش داوود علیه السلام اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولی امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصارى بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای باز سازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند متعال خواست. خداوند دو خواسته‌ی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانه‌ی وی به قصد اقامه‌ی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد. (احمد نسائی).

ابن کثیر گوید: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت 13 سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتی‌ها، طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوان به اسب و تمرین و آماده‌سازی آن‌ها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت. از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که (سلمیان پسر داوود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آن‌ها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (ان شاء الله

را بر زبان نراند) هیچ کدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا آورد. رسول خدا فرمود: اگر سلیمان انشاءالله می گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی دنیا می آوردند. (بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند).

در روایت سدی این نیز آمده است که حضرت سلیمان علیه السلام پس از تکمیل تعمیر بیت المقدس برای سپاس، دوازده هزار گاو و بیست هزار گوسفند قربانی کرده مردم را دعوت عمومی داد، و آن روز را جشن گرفت، و بر صخره ای بیت المقدس ایستاده به بارگاه خداوند متعال چنین دعا کرد: پروردگارا! تو به من قوت و سایل عنایت فرمودی که آنها تعمیر بیت المقدس تکمیل گشت، پس خدایا، مرا موافق گردان تا که سپاس این نعمت تو را بجا آورم و مرا بر دین خودت بمیران، و پس از هدایت، در قلب من کجی و زیغ نینداز و عرض کرد: پروردگارا! من از تو برای کسی که در این مسجد داخل بشود، پنج چیز می خواهم:

- یکی اینکه هر گناهکاری که برای توبه وارد این مسجد شود، توبه ی او را بپذیر و گناهان او را عفو نما. دوم اینکه انسانی که برای نجات از خوف خطر وارد این مسجد گردد او را امان بده و از خطراتش نجات بخش. سوم اینکه هر مریضی که وارد آن بشود او را شفا عنایت بفرما. چهارم اینکه هر فقیری که وارد آن شود او را غنی بگردان. پنجم اینکه هر کسی که وارد آن شود تا مدتی که در آن هست، او را زیر نظر عنایت و رحمت خود قرار بده، مگر اینکه او به ظلم یا بی دینی مشغول باشد.

از این حدیث معلوم می شود که کار تعمیراتی بیت المقدس در زمان حیات حضرت سلیمان علیه السلام تکمیل شده بود.

امام بغوی به حواله علمای تاریخ می نویسد که کل عمر حضرت سلیمان علیه السلام پنجاوه و سه سال بود و سلطنت و حکومت او تا چهل سال ادامه یافت و در سیزده سالگی مسئولیت سلطنتی را به عهده گرفت و کار ساختمانی بیت المقدس را در چهارمین سال سلطنتی خویش آغاز کرده بود. (تفسیر مظهري و تفسیر قرطبی).

آیا اجنه علم غیب دارند؟

بسیاری از مردم بر این عقیده اند که جن ها علم غیب را می دانند و جن های سرکش در صدد اند که این عقیده غلط و حاکم بر اذهان مردم را، مورد تاکید قرار داده و آن را رواج دهند. طوریکه در یافتیم که خداوند متعال، موقع قبض روح حضرت سلیمان علیه السلام دروغ و بی اساس بودن این ادعا را کاملاً برای مردم روشن ساخت. خداوند جن ها را مطیع حضرت سلیمان علیه السلام قرار داده بود. جن ها در حضور حضرت سلیمان و به دستور او کار میکردند. خداوند جسد بی روح حضرت سلیمان را در حالت ایستاده در معرض دید جن ها باقی گذاشت، جن ها همواره کار میکردند و از مرده بودن حضرت سلیمان خبر نداشتند، تا اینکه عصائی را که حضرت سلیمان بدان تکیه زده بود، مورد طعنه موریانه قرار گرفت، آنگاه حضرت سلیمان بر زمین افتاد و دروغ کسانی که مدعی «علم غیب» برای جن ها بودند، آشکار گردید.

مطابق حکم قرآن عظیم الشأن و احادیثی نبوی باید گفت که: جن غیب را نمیداند و علم غیب ندارد طوریکه الله تعالی میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل 65) (به جز الله هیچ کس در آسمان ها و زمین غیب نمی داند).

و هر کس که مدعی علم غیب باشد کافر میشود و هر کس نیز که تصدیق کننده کسی باشد که غیبگویی را تصدیق میکند او نیز کافر می شود، طوریکه خداوند متعال میفرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.» در زمین و آسمان هیچکس عالم به غیب نیست و هر کس مدعی دانستن غیب در آینده است جملگی کفایت محسوب می شود. از رسول الله صلی الله علیه و سلم ثابت است که فرمود: «أَنْ مِنْ أَتَى عَرَافًا فَسَأَلَهُ لَمْ تَقْبَلْ لَهُ صَلَاةَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (هر کس پیش غیبگویی برود و از او درخواست کند نماز چهل روزش قبول نمی شود.) و در صورتی که آن را تصدیق کند به واسطه آن کافر می شود چون اگر او را در غیبگویی تصدیق کند خداوند متعال را تکذیب کرده است که می فرماید: «لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبُ إِلَّا اللَّهُ» (سوره نمل 65) «به جز الله هیچ کس در آسمانها و زمین غیب نمیداند.»

خواننده گان محترم !

بعد از این که پروردگار با عظمت با آوردن نام «داؤود» و «سلیمان»، سپاسگزاران نعمت هایش را یادآور شد، با آوردن داستان «سبأ» حال و ناسپاسی کافران را در مقابل نعمت هایش بیان نمود تا برای قریش پند و عبرت و برحذر داشتن بوده و یادآور جریان مصایب و بدبختی هایی باشد که نصیب ناسپاسان نعمت خدا شد. بعد از این نعمت هایش را به کفار یادآور شده است، تا به عبادت و سپاسگزاری او روبیاورند.

قصه ی قوم سبأ سیل العرام یا سیل ویرانگر:

در آیات متبرکه (15 الی 21) بیان می یابد:

لَقَدْ كَانَ لِسَبَآ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبِّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾

برای قوم سبا در مسکن هایشان نشانه ای بود [از جمله] دو باغ در جانب راست و چپ، [که به ایشان گفتیم] از روزی پروردگارتان بخورید، و او را سپاس بگزارید، شهری است پاکیزه و پروردگاری است آمرزنده. (۱۵)

باید گفت که: «سبأ» قبیله ای از عرب است که در یمن سکونت داشتند. به نام جدشان «سبأ بن یشجب بن قحطان» موسوم شده اند. محل سکونت سبأ مأرب است و در 100 کیلو متری شهر صنعاء پایتخت کشور یمن امروزی قرار دارد.

«جَنَّتَانِ»: دو باغ. هدف از آن باغ های فراوان و متصل به هم است.

قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان.

ابن عباس (رض) میفرماید: «مردی از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سر زمینی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «بلکه سبأ نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازد، اشعری ها، انمار و حمیر. اما شامی ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب شناس) می گویند: «نام سبأ، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود.

سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سر زمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی هایشان در پشت آن جمع می شد و مردم در پایین آن سد در طرف وادی به نهال شانی درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند».

واقعیت امر نیست که: سر گذشت قبیله سبأ یکی از عبرت انگیز ترین داستان های است که در قرآن عظیم الشان بدان اشاره بعمل آمده است، سرسبزی باغ های این منطقه، استثنایی بوده است. منطقه سبأ از هر گونه کمبود، آفات، نا امنی، فحشا و قحطی پاک بود. از فحواي داستان قوم سبأ باید آموخت که در برابر نعمت های الهی باید شاکر بود، ولی انسان هرگز حق شکر را ادا نمی کند و خداوند او را می بخشد. و قابل یاد آوری است که: روزی دادن و آمرزیدن از شئون ربوبیت است.

شان نزول آیه 15:

894- ابن ابوحاتم از علی بن رباح روایت کرده است: یکی برایم گفت که: فروه بن مسیک غطفانی خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای نبی خدا! اهل سبأ مردمی اند که در جاهلیت عزیز و سرافراز بودند، من بیم دارم که آنان از اسلام برگردند، آیا در آن حال من با آن ها جنگم؟ پیامبر فرمود: در باره آنها تاکنون به من هیچ دستوری داده نشده است. پس آیه «لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَهُمْ...» نازل شد.

فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾

ولی [آنان از سپاس گزاری در برابر نعمت، و از فرمان ها او و دعوت پیامبر شان] روی گردانند، در نتیجه سیل [ویران گر] «عرم» را بر ضد آنان جاری کردیم [که دو باغ آباد راست و چپ منطقه را نابود کرد]، و ما آن دو باغ پر حاصلشستان را به دو باغستانی تبدیل کردیم که دارای میوه هایی تلخ و درخت گز و اندک از درخت سدر جانشین کردیم. (16) «الْعَرِمُ» (عرم) یا به معنای خشونت است و «سَيْلُ الْعَرِمِ» به معنای سیل بنیان کن، یا به معنای «سد» است یعنی سیلی (آب بزرگ غیر کنترل خراب کن) که از شکسته شدن سد (بند آب) به راه افتاد.

نحاس گفته است: آبی که در بین دو کوه جمع می شود و در جلوی آن مانع و سدی وجود دارد، «عرم» است. (تفسیر قرطبی ۲۸۶/۱۴).

«فَاعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ»: یعنی آنها از فرمانبری خدا و پیروی از اوامر پیامبرانش سرپیچی کردند و لذا سیل ویرانگر و سخت بر آنان فرستادیم که بر اثر شدت و ویرانگریش قابل تحمل نبود که باغ ها و منازل آنان را با خاک یکسان نمود.

امام طبری در تفسیر خویش مینویسد: زمانیکه این قوم از پذیرفتن پیام خدا و تصدیق پیامبران سرپیچی کردند، سد سورخی برداشت، آنگاه سطح سیل بالا شد و باغ های آنان را فرو برد و سر زمین و منازل آنان را ویران ساخت. و «وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلِ خَمْطٍ» آن دو باغ پرثمر را به دو باغ خشک و خاره زار مبدل کردیم که دارای میوه ای تلخ و بد بودند.

«خَمْطٍ»: گیاه تلخ و زشت و بدقیافه. یعنی هر گیاه تلخی که قابل خوردن نباشد، خمط است. شیر ترشیده نیز خمط است.

«أثل» درخت گز، خاردار و بی ثمر فراء گفته است: شبیه گز است اما از آن بلندتر است. طوریکه منبر رسول الله صلی اله علیه وسلم در مسجد نبوی از چوب این درخت ساخته شده است.

«سدر» یعنی سرو. از هری گفته است: سدر دو نوع است: سدری که هیچ نفع و فایده‌ای ندارد و از برگ هایش برای غسل استفاده نمیشود و میوه‌ای سخت، بدبوی و بی مزه دارد که قابل خوردن نیست. نوع دیگر آن سدری است که بر روی آب می‌رود و میوه‌ی آن «نبق» نامیده میشود که شیرین و خوشمزه است و از برگ آن برای غسل استفاده میشود. (البحر المحیط ۲۵۶/۷).

خواننده گان محترم !

در روزگاران قدیم؛ قوم «سبأ» در سر زمین یمن زندگی می کردند. آنها شهر و دیار بسیار زیبایی داشتند.

سرزمین یمن مانند سایر نقاط عربستان فاقد نهر است و در موسم باران سیل های فراوان به راه می افتند و پس از خرابی بسیار، در ریگزارها فرو می روند و چون فصل باران تمام میشود مردم دچار خشکی و بی آبی می گردند.

از این رو مردم سبأ به فکر ساختن سدی افتادند تا سیلاب های کوهستان را در مخزن های بزرگ و محکم ذخیره کنند و از آن همه خسارت و ویرانی جلوگیری کنند.

قوم سبأ، سد بزرگ و تاریخی معروف به سدّ مآرب یا سدّ عرم ساختند.

مردم این دیار در کشاورزی مهارت فوق العاده ای داشتند و با ساختن این سدّ، آب ها را ذخیره نموده و باغ ها و بوستان ها و زمین های سرسبزی را به وجود آوردند. «سدّ مآرب» مشتمل بر دقایق فنی مهم و شاهکارهای مهندسی بسیار است. باستان شناسان دو نقش کشف کرده اند که در یکی، نام یک پدر و پسر از پادشاهان سبأ را ذکر کرده که در قرن هشتم قبل از میلاد می زیسته اند، و بنای سدّ مآرب نسبت داده شده است». (باستان شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن عبدالکریم بی آزار).

برخی از مؤرخین اسلامی مانند: اصفهانی؛ تأریخ انهدام سدّ را 400 سال قبل از اسلام و برخی مانند یاقوت آن را در حدود قرن ششم میلادی، کمی قبل از ظهور اسلام و از نظر برخی مانند: ابن خلدون در قرن پنجم میلادی ذکر کرده اند». (تفسیر الجواهر طنطاوی، جلد 16، صص: 176 177).

سیل مآرب یا سیل عرم !

سیل ناشی از شکستن سدّ مآرب که به سیل عرم مشهور است، و ذکر آن در آیه فوق بعمل آمد، مفسران، در تفاسیر خویش، عرم را به معنی موش هایی که سد را سوراخ کرده اند، ذکر نموده اند.

به موجب روایات تفاسیر، این سدّ را بلقیس، ملکه سبأ، در میان دو کوه از سنگ و قیر ساخته بود، و در آن شکاف هایی تعبیه کرده بود که آب به مقدار احتیاج مردم از آن بیرون می ریخت، از این رو بلاد سبأ از حاصل خیزترین و با صفاترین بلاد عربستان شد، ولی چون مردم ناسپاسی کردند، و سخنان پیامبران خود را نشنیدند، خداوند موش هایی بفرستاد که آن سدّ را سوراخ کردند و در نتیجه سدّ، در هم ریخت، و سیل همه باغ ها و زراعت ها را از میان برد و مردم سبأ در نتیجه خشکی به جاهای دیگر مهاجرت کردند.

دهستان مآرب، امروزه در شمال شرقی شهر صنعاء، پایتخت کشور یمن واقع شده است.

کفران، خصلت ناپسند انسان:

یکی از خصلت های انسان که در قرآن عظیم الشان به نقد و ارزیابی آن پرداخته شده، صفت کفران و ناسپاسی است. این اصطلاح بیشتر با نعمت بیان می شود و در زبان مردم، با عنوان کفران نعمت مورد نقد و سرزنش قرار گرفته است.

ریشه این اصطلاح را می توان در کلمه کفر دانست؛ هر چند که در ادبیات عربی برای بیان همین اصطلاح کفران نعمت، کلمه کنود نیز به کار می رود.

در قرآن عظیم الشان مشتقات هر دو کلمه برای بیان همین مقصود به کار رفته است. کفر به معنای پوشاندن است و کافر را از آن رو کافر گفته اند که روی حقیقت را می پوشاند و به جای حق، باطل را می جوید و آن را اصالت میبخشد. بنابر این کفران به معنای کفران نعمت، پوشاندن آن با ترک سپاس و شکر گزاری از آن است. (مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۷۱۴)

آیاتی از قرآن عظیم الشان از جمله آیه ۷ سوره ابراهیم و آیه ۴۰ سوره نمل و آیه ۱۵۲ سوره بقره بر همین معنا دلالت می کند.

خداوند متعال در آیات متعددی هنگام بیان خصلت های انسانی، یکی از خصلت های ناپسند وی را کفران نعمت بر می شمارد. از جمله این آیات میتوان به آیه ۱۴۷ سوره نساء، ۳۸ سوره یوسف و ۷ و ۳۴ سوره ابراهیم اشاره کرد.

از این آیات و مانند آن به دست می آید که این خصلت ناپسند که گاه از اهل ایمان نیز صادر می شود، نوعی کفر و پوشاندن حق است. اینکه برخی از پیامبران از جمله حضرت سلیمان (ع) وقتی تخت بلقیس را نزد خود دید، گفت: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَنْشَكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ این از فضل پروردگار من است تا آزمایشم کند که آیا شاکرم یا ناسپاس؛ و کسی که شاکر باشد به نفع خودش است و کسی که ناسپاس باشد، پس پروردگار من بی نیاز است و با ناسپاسی اش، به خودش ضرر می زند (نمل، آیه ۴۰) بیانگر این معناست که همه ممکن است گرفتار این نوع کفران و ناسپاسی شوند؛ هر چند که اهل ایمان باشند. از این رو در آیه از ابتلا و آزمون سخن به میان می آید که اهل ایمان در هر مرتبه ای ممکن است به آن دچار شوند. خواننده گان محترم!

در جمله زیبای «فَاعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ..» خواندیم که بجای ادای شکر از پروردگار با عظمت روی گردنی بعمل آمد، و همین روی گردانی، اعراض و ناسپاسی، قهر الهی را بدنبال داشت.

باید گفت که به وقوع پیوستن سیلاب ها، زلزله، طوفان و رعد و برق، تصادفی نیست. بلکه طبیعت، مأمور قهر الهی می شود.

در طول تاریخ ملاحظه نموده ایم که: نعمت ها، گاهی اضافه میشود، «فِي كُلِّ سُؤْلِةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ» (آیه ۲۶۱ سوره بقره) و گاهی هم کم میشود، «نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ». (آیه ۱۵۵ سوره بقره).

ذَلِكَ جَزَاءُكُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ (۱۷)

به خاطر کفرانی که ورزیده بودند این گونه جزأ ایشان دادیم، و آیا جز ناسپاس را مجازات میکنیم؟ (۱۷)

یعنی تبدیل شدن از حال بهتر به حال بدتر، به سبب اعراض و روی گشتاندن آنان از طاعت الهی، عدم شکران نعمت ها و کفر ورزیدن آن مردم بود؛ زیرا خداوند متعال عذاب و مجازات نمی کند، مگر کسی را که به نعمت هایش کفران کند و از حق رو گرداند که این جزای فعل بد اوست. یعنی اینکه سرچشمه‌ی همه بدبختی ها، که انسان بدان مواجه می شود عملکرد منفی که از شخص سر می زند. باید یاد آور شد که جزا و غضب الهی، يك سنت و قانون الهی برای تبهکاران است و تنها به قوم سبأ اختصاص ندارد. و آن چه قهر الهی را به دنبال دارد، اصرار در کفر و استمرار آن است.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ ﴿١٨﴾

و میان آنها و میان آبادی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم آبادی‌هایی به هم پیوسته قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم، (و گفتیم) شب‌ها و روزها را با کمال امن و امان در آنها سیر و سفر کنید. (18)

خداوند متعال میان اهل سبأ که در یمن بودند و قریه‌های شام که برکت‌شان داده بود، شهرهای به هم پیوسته‌ای را پدید آورد و مسافت در این قریه‌ها را به منازلی اندازه شده مقرر ساخت؛ طوری که در سفر به آن مواضع مشقتی نبود. گفته شد: «سیرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ» به آنان گفتیم: هر وقت خواستید در بین این اماکن به سیر و سفر بپردازید، در خلال شب و طول روز بی باک باشید و نترسید و آسوده خاطر باشید.

زمخشری گفته است: مسافر از یک دهکده حرکت می‌کرد و شب را در دهکده‌ای دیگر به سر می برد، تا به سرزمین شام میرسید، نه بیمی داشت و نه گرسنه میماند و نه تشنه میشد و نه ازدشمنی خبری بود. نیاز به حمل توشه و آب نبود و درکمال امنیت و بدون هیچ‌گونه ترسی میرفتند. (تفسیر کشاف ۴۵۵/۳).

فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾

پس گفتند پروردگارا بین سفرهای ما فاصله انداز، و بدین‌سان بر خویشتن ظلم کردند، پس آنان را افسانه‌ها (بر سر زبان‌ها) گردانیدیم و آنان را سخت متلاشی و پاره پاره ساختیم، بی‌گمان در این ماجرا صابر سپاسگزار نشانه‌های (عبرت انگیزی) است. (19)

ولی این قوم از حد گذشتند، بنا سرکشی و بغاوت را گذاشتند، نعمت های اعطا شده و بینظیر الهی را بی‌ارزش و بی اهمیت شمردند، از فراوانی زندگی و راحت و امنیت سیر شدند و با تکبر و عناد گفتند: پروردگارا! میان ما و قریه‌های ما مسافه‌های دوری را مقرر دار تا نیازمندان از اهل آن فایده نیابند و فقیران بهره‌مند نشوند. آنان با شرک، کفران نعمت و اعتدا در دعا بر خود ظلم کردند. خداوند متعال هم آنان را هلاک نمود و تباه ساخت، سرسبزی و آبادانی آنان را به بادیه و بیابان تبدیل کرد، جمع آنان را به هم زد و در مواضع متعدد پراکنده‌شان ساخت. یقیناً در آنچه به اهل سبأ واقع شد پند آموزی بزرگی است؛ برای کسی که بر تقدیرات ناخوشایند خداوند بزرگ صبر نماید، در ادای طاعات و اجتناب از گناهان استقامت ورزد پروردگارش را با ادای طاعات و انجام اوامرش همیشه شکرگزار باشد. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني)

خواننده گان محترم !

در داستان قوم سبأ برای هر بنده‌ای عاقل پند گرانبهای نهفته است که: در موقع بلا و مصیبت شکیبیا و صبور و در مقابل نعمت سپاسگزار باید باشد. ناسپاسی، ظلم به خویش است.

اشخاص و ملت‌هایی می‌توانند از تاریخ عبرت بگیرند و پایدار بمانند که بسیار بردبار و سپاسگزار باشند.

هدف ذکر داستان قوم سبأ، برحذر داشتن انسان از کفر و ناسپاسی در مقابل نعمت است، تا بلایی که بر سر پیشینیان آمد، بر سر آنها نیاید. و بدین ترتیب؛ متلاشی و تار و مار شدن قوم سبأ قصه مجالس و ضرب المثل میان مردم و جای عبرت خوبی برای ما است.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

و به راستی شیطان ظن خود را در باره ایشان راست یافت، آنگاه [همگی] جز گروهی از مؤمنان از او پیروی کردند. (۲۰)

در این هیچ جای شکی نیست که: کفران نعمت، راه نفوذ و موفقیت برای ابلیس بشمار می‌رود، در ضمن قابل یاد آوری است که ابلیس هم به موفقیت خود در انحراف کشاندن مردم یقین کامل ندارد.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ ﴿٢١﴾

و او [شیطان] را بر آنان سلطه‌ای نبود، مگر آنکه سرانجام کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که از آن شك دارد، معلوم بداریم، و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است. (21)

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ» شیطان به وسیله وسوسه و فریب بر آنان تسلطی نداشت.

باید گفت که: شیطان نمی‌تواند انسان را مجبور و مطیع تطبیق اوامر خویش کند، «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ»، بلکه این خود انسان است که بطور داوطلبانه از نقشه‌ها و اوامر ابلیس اختیاری، داوطلبانه و بر اساس اختیار و تصمیم خود ابلیس را مطاعت می‌کند.

«إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ» جز به خاطر حکمتی والا، و آن عبارت است از اینکه علم خود را در مورد آن‌که مؤمن است و آخرت را تصدیق می‌کند و آنکه در مورد آن مشکوک است، برای بندگان ابراز داریم. پس هر یک را مطابق عملش پاداش یا کیفر می‌دهیم.

ملاحظه میشود که: ایمان به قیامت، سدّی و مانع قوی و اهنین است که در برابر و سواس شیطان قرار دارد.

و دیده می‌شود که انسان با تردید و تزلزل، راه سلطه‌ی شیطان را بر روی خود باز می‌کند.

امام قرطبی فرموده است: یعنی شیطان آنها را با زور وارد کفر نمی‌کند، بلکه فقط می‌تواند در خواست کند و کفر را آراسته جلوه دهد. (تفسیر قرطبی ۲۹۳/۱۴).

و حسن گفته است: به خدا شیطان آنها را نمی زند و آنان را وادار به انجام کاری نمی کند، و جز فریب و آرزو و درخواست، کاری نمی کند که آنها درخواستش را اجابت کردند. (تفسر ابن کثیر ۱۲۸/۳)

«و رَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ» ای محمد! خدایت همه چیز را زیر نظر دارد، و هیچ چیز از اعمال انسان از او پوشیده نمی ماند. اعمال آنان را ثبت و ضبط می کند و از قصد و احوال آنها باخبر است.

مفسر صاوی در «حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین» مینویسد: شیطان سبب اغوا و فریب است نه خالق آن. پس خدا هر کس را که بخواهد از شیطان محفوظ می دارد، و هر کس را که بخواهد شیطان او را اغوا کند، شیطان را بر او مسلط می کند، و هر دو عمل خدا می باشند. (حاشیهی صاوی ۲۹۸/۳)

مفسرین حکمت در تسلط شیطان بر بندگان می نویسند که این یک نوع؛ امتحان و آزمایش الهی است تا انسان های پاک از ناپاک تشخیص داده شود و از هم جدا شوند. و معنی «لَنَعْلَمَ» در آیه مبارکه این است که علم خود را به انسان ارائه دهیم، وگرنه خدا به همه چیز چه در گذشته و چه در آینده آگاه است. و در علم خداوند متعال، نسیان و سهو جای ندارد.

خواننده گان محترم !

در آیات (22 الی 30) مناقشه‌ی مشرکان در مورد شفاعت خیر الله، مورد بحث قرار میگیرد.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲)

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند. (22)

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای برآورده شدن خواهشات خود کسانی را بخوانید که گمان می کنید در آفرینش و عبادت شریک الله تعالی هستند و برخی عبادت ها را برای آنها تقدیم مینمایید. اما پذیرش و اجابت خواسته‌تآن را در نزدشان نمی یابید؛ زیرا آنها از انجام کدام کاری ناتوان اند؛

شیخ ابو حیان الأندلسی: در «البحر المحيط في التفسير القرآن» می نویسد: این که خدا از آنها خواسته است خدایان را بخوانند، برای نشان دادن ناتوانی و درماندگی آنها میباشد تا بدین وسیله بر آنان حجت اقامه کند. (البحر المحيط ۲۷۵/۷)

«لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» آنها دارای یک ذره خیر و شر و زیانی نیستند.

«فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ» حتی به اندازه وزن یک مور کوچکی مالک چیزی در آسمانها و زمین نیستند و هیچ حصه و نصیبی ندارند.

یعنی در عالم بالا و پایین قدرت انجام دادن هیچ کاری را ندارند. «وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ» آن خدایان، درخلق و تصرف و مالکیت آن دو در کنار خدا شرکت و دخالتی ندارند. «وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» و در تدبیر امور آسمان و زمین آنها خدا را یاور و مددکار نیستند. بلکه فقط خود خالق همه چیز است. و امر نابود کردن آنها در قبضه‌ی

قدرت او می باشد. از این رو تنها او سزاوار عبادت است، باید یگانه دانسته شود و از الوهیتش انکار صورت نگیرد.

بعد از این که خلق و ملک را از آنها نفی کرد، شفاعت را نیز از آنها نفی کرده و میفرماید:

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾

هیچ شفاعتی در نزد او سود نمی بخشد مگر برای آن کس که الله به او اجازه دهد، تا چون که اضطراب و هراس از دل هایشان بر طرف گردد می گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه. (۲۳)

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خداوند متعال این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابو هریره (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنَحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سُلْسُلَةٌ عَلَىٰ صَفْوَانٍ يَنْفَذُهُمْ ذَلِكَ فَإِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلَّذِي قَالَ: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ».

«چون خداوند متعال به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بال های خود را به هم میزنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می گیرد و چون اضطراب از دلهای شان برطرف میشود، از یک دیگر می پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، میگویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ». باید یادآور شد که: معبود های خیالی، اجازه ی شفاعت پیروان خود را ندارند.

در ضمن باید گفت که: شفاعت به این معنا نیست که شفاعت کنندگان از خداوند مهربان ترند، زیرا خداوند است که به شفاعت کنندگان اجازه ی شفاعت می دهد. شفاعت، کاری مستقل در برابر اراده ی حتمی او نیست، بلکه در راستای اراده ی خداست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾

بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو الله، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم. (۲۴)

یعنی به آنها بگو: چه کسی با نزول باران از آسمان و با فراهم کردن ثمر و رویاندن نباتات در زمین شما را روزی میدهد؟ قُلِ اللَّهُ به آنها بگو: خدا روزی رسان است نه خدایان دروغین شما.

ابن جوزی گفته است: به منظور اقامه ی دلیل بر این که هر آن کس روزی میدهد همو شایسته ی پرستش است، خدا به پیامبر دستور داد که از کفار بپرسد درحالی که خود آنها جز خدا روزی رسانی را نمیشناختند. به همین دلیل قُلِ اللَّهُ در جواب آمده است؛ چون جز همین جوابی نداشتند. (تفسیر ابن جوزی ۴۵۴/۶).

«وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. این طرز بیان نهایت انصاف با خصم را نشان میدهد. ابو حیان گفته است: با این که معلوم و مشخص است آن که خدا را به تنهایی پرستش می کند هدایت شده

است، اما با این وجود کلام را به صورت شک و تردید آورده است. در صورتی که آنکه غیر از خدا را پرستش می‌کند گمراه است. در این بیان انصاف و نرمش و لطف در دعوی مقرر است و به صورت «تعریض» به گمراهی آنان اشاره می‌کند که از تصریح رساتر و بلیغ‌تر است. عرب می‌گویند: از من و تو، خدا دروغگو را خوار کند، در صورتی که یقین دارد که طرف دروغگو می‌باشد. (البحر المحیط ۲۷۹/۷).

خواننده گان محترم!

یکی از عوامل پرستش، توجّه به روزی دهنده است، فکر کنید چه کسی به شما روزی میدهد؟ طوریکه در آیه مبارکه خواندیم «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ» روزی همانا توجه کردن به عظمت آسمان، نور و حرارت و باران و باد و ابر است و روزی زمین، همه‌ی میوه‌ها و برکات که در زمین می‌روید: «يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» در واقعیت امر باید که: هدایت یافتگان، مانند کسانی که بر بالای مرکب و کوه قرار گرفته‌اند، دید و بینش وسیعی دارند، که در جمله «لَعَلِّي هُدًى» بیان شد.

ولی گمراهان، مانند کسانی هستند که در پایان درّه یا در عمق بحر گرفتار شده و مورد احاطه‌ی عوامل انحراف هستند.

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

بگو: شما از گناه ما بازخواست نخواهید شد، و ما هم از آنچه شما انجام می‌دهید، بازخواست نخواهیم شد. (25)

ای پیامبر! برای کافران بگو: شما از خطا کاری‌های ما مورد باز پرس قرار نمی‌گیرید و ما از اعمال شما سؤال نمی‌شویم؛ زیرا ما از شما و شرک شما به سوی خداوند متعال برائت می‌جوئیم.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾

بگو: پروردگارمان میان ما و شما را [روز قیامت] جمع می‌کند، سپس میان ما و شما به حق حکم می‌کند، و او فیصله‌کننده داناست. (26)

برای کافران بگو: پروردگار با عظمت گشایشگر امور است که در میان مردم به عدل و قاطعیت حکم می‌کند. به واقعیت که حکمش از عدل صدور می‌یابد؛ زیرا اعمال مخلوقات را می‌داند و هیچ چیز نزد خالق لایزال پوشیده‌ای و در نهان باقی نمی‌ماند.

باید گفت که: اصرار و تاکید انبیاء بر هدایت مردم، از روی دلسوزی است نه به خاطر آن که جبران گناه مردم بر عهده‌ی انبیا باشد.

همچنان در آیه مبارکه به پیامبر صلی الله علیه وسلم خطاب نموده می‌فرماید که: اگر ارشاد شما در دنیا مؤثر واقع نشد، از این بابت نگران نباشید زیرا در قیامت به حساب همه رسیدگی خواهد شد. و فیصله در روز قیامت بر اساس حق صورت خواهد گرفت.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ ادَّعَوْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

بگو: کسانی را که به عنوان شریکان به او ملحق کرده اید به من نشان دهید [تا بنگرم آیا صفاتی که واجب است در یک معبود باشد در آنها هست؟ یقیناً] این چنین [صفاتی در آنها] نیست، بلکه فقط خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۲۷)

خواننده گان محترم!

در این آیه مبارکه و آیات قبلی که مطالعه فرمودید: الله تعالی شیوه‌ی تدریجی و گام به گام و مدارا در گفتگو را با مخالفان به شیوه عالی چنین بیان و فورمول‌بندی نموده است:

أَوَّلًا: در آیه 24 این سوره مبارکه در این اولین اقدام، منکرین، را دعوت به تفکر میدهد و میفرماید: «مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «چه کسی از آسمان و زمین به شما رزق میدهد؟»، پس فکر کنید.

ثانیاً: در قدم بعدی میفرماید با انصاف باید برخورد کنیم و بگوییم: «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» «یا ما یا شما یکی بر حق است»، ملاحظه می شود که در بحث، جانب مقابل خود را فوراً و با قاطعیت محکوم نمی کند.

ثالثاً: در آیه 25 میفرماید: هر کس جوابگو فکر و عملکرد خویش است. اصرار ما باید از روی دلسوزی باشد.

رابعاً: در آیه 26 میفرماید: «يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ...» در بحث‌ها، به روز قیامت اشاره میفرماید و می گوید قایم شدن روز قیامت حق است.

خامساً: در بحث و گفتگو، از طرف مقابل دلیل و سند میخواهد و میفرماید: «به من نشان دهید بت هایی را بحیث شریک خویش قلمداد می کردید، چه کرده اند!». «قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ...».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸)

ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم که مژده‌رسان و بیم دهنده باشی، و لیکن اکثر مردم نمی دانند. (28)

ابن کثیر در تفسیر این آیه میفرماید: خداوند در این آیه خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم نموده میفرماید: ما تو را برای تمام مکلفین فرستاده‌ایم.

محمد بن کعب گفته است: یعنی خداوند پیامبر را برای تمام مردم فرستاده است. به گفته قتاده: خداوند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای عرب و غیر عرب و به گفته ابن عباس برای انسان و جن ارسال کرده است. (تفسیر ابن کثیر: ج 3، ص 438-439. و در تفسیر قرطبی: ج 14، ص 300 نیز چنین آمده است.)

شیخ ابن عطیه در تفسیر خویش «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز» مینویسد: خداوند متعال در این آیه اعلام کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم را برای تمام جهانیان مبعوث کرده است، و این یکی از امتیازات بخصوصی است که الله تعالی از میان پیامبران به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص داده است. (تفسیر ابن عطیه: ج 12، ص 187-188). در «تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تألیف صدیق حسن خان القنوجی» مینویسد: این آیه دلالت می‌کند بر اینکه رسالت عامی که برای تمام مخلوقات اعم از انسان و جن آمده است به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد و این از امتیازات است که تنها به آن حضرت داده شده است.

در حدیث شریف آمده است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: بهسوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد میگوید: «یعنی: بهسوی جن و انس». دیگران میگویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن کثیر می گوید: «هر دو قول صحیح است».

«بَشِيرًا وَنَذِيرًا»: یعنی مژده‌ی بهشت یا رحمت را به کسانی که به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم معترفند، میدهد. و کسانی که بر تکذیب وی اصرار می ورزند از آتش جهنم بیم می دهد.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» ولی بسیاری از مردم از آنچه که نزد خداوند دارند و از

منافعی که در ارسال پیامبران نهفته است آگاهی ندارند و از روی نادانی دست به مخالفت می زنند. تفسیر فتح البیان: جلد 11، صفحه 194).

اسلام دین همه انسان ها است:

طوری که در فوق هم متذکر شدیم، یکی از امتیازات که خداوند متعال به پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم نصیب فرموده است، این است که دین اسلام، دین تمام عالم بشریت و محمد صلی الله علیه وسلم را هم برای تمام انسان ها مبعوث فرموده است. پروردگار با عظمت در این مورد میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» [الأعراف: 158]. «ای پیامبر! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم».

همچنان میفرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سوره سبأ: آیه 28). «ما تو را نفرستاده‌ایم مگر برای همه‌ی مردم تاملزده دهنده و بیم دهنده باشی».

عمومیتی که از این آیات متبرکه فهمیده می شود، عمومیت مکانی است، یعنی رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تمام افراد عالم بشریت عمومیت دارد در هر نقطه‌ای از زمین که باشند.

ولی اسلام علاوه بر عمومیت مکانی، عمومیت زمانی نیز دارد، یعنی دین اسلام علاوه بر اینکه برای تمام افراد جامعه‌ی بشری در هر نقطه‌ای که باشند عمومیت دارد، این عمومیت آن در هر زمانی و تا روز قیامت باقی خواهد ماند، چرا که اسلام با احکام جاودانه‌اش در معرض هیچ‌گونه نسخ و تغییری قرار نخواهد گرفت، چون ناسخ باید در حد منسوخ و یا قوی‌تر از آن باشد.

بنابر این دین مقدس اسلام و احکام آن که از جانب خداوند متعال نازل شده است تنها با دین جدید دیگری از جانب خدا قابل نسخ خواهد بود و دین جدید هم باید بر پیامبری که خدا او را برگزیده است نازل شود ولی چون حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم پیامبران است و خداوند فرموده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [الأحزاب: 40]. «محمد پدر هیچ‌کدام از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران است».

بنابر این هیچ پیامبر دیگری بعد از محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث نخواهد شد و در نتیجه نه دین جدیدی از جانب خدا خواهد آمد و نه آئین اسلام نسخ خواهد شد و بدین ترتیب اسلام (تا قیامت) باقی خواهد ماند. و این همان عمومیت زمانی و مکانی اسلام است. یعنی اسلام دین تمام افراد بشری است تا روز قیامت در هر زمان و مکانی که باشند.

پذیرش اسلام بر همه انسان ها واجب است:

بر کافه انسانها اعم از اهل کتاب و غیر اهل کتاب واجب است که اسلام را بپذیرند و به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان فرستاده‌ی الله به سوی آن‌ها، و به اسلام بعنوان دینی که از جانب خداوند متعال بر او نازل شده و باید بدان عمل کنند، ایمان بیاورند، چرا که خداوند متعال پیامبر را برای همه مردم فرستاده و به آنان دستور داده است که به او و به دین اسلامی که از جانب پروردگارش آورده است، ایمان بیاورند.

خداوند متعال در (سوره الأعراف: آیه: 158) میفرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (ای پیامبر)

بگو: ای مردم! من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم، خدائی که ملک آسمان‌ها و زمین متعلق به اوست. جز او معبود (راستینی) نیست. اوست که زنده می‌گرداند و می‌میراند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، پیامبر درس ناخوانده‌ای که به خدا و سخنانش ایمان دارد. از او پیروی کنید باشد که هدایت یابید».

ابن عطیه در تفسیر خود می‌نویسد: در این آیه الله متعال به پیامبر صلی الله علیه وسلم هدایت فرموده است که؛ دعوت خود را اعلام کند و مردم را به پذیرش شریعت اسلامی تشویق نماید. (حکم) این آیه از میان پیامبران تنها به محمد صلی الله علیه وسلم اختصاص دارد، چون تنها اوست که برای همه مردم و نیز برای جنیان مبعوث شده است، در حالیکه دیگر پیامبران تنها برای گروهی از مردم مبعوث شده‌اند نه برای همه‌ی آن‌ها.

الله تعالی بعد از آنکه اعلام کرده است که رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از جانب خدا بوده است، خود را نیز طوری توصیف کرده است که مقتضی اعتراف به (الوهیت و ربوبیت) اوست، چرا که خود را فرمانروای آسمان‌ها و زمین و آفریننده و پدیدآورنده‌ی آن‌ها و زنده کننده و میراننده‌ی معرفتی کرده است که هیچ معبود (راستینی) جز او وجود ندارد. «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأَمِيِّ» این قسمت آیه مردم را به پیروی از حضرت محمد صلی الله علیه وسلم تشویق میکند. منظور از «وَكَلِمَتِهِ» آیتی است که از جانب خداوند نازل شده است همچون تورات و انجیل. «وَاتَّبِعُوهُ» لفظ عامی است که تمام الزامات شرعی را دربرمیگیرد. (تفسیر ابن عطیه: جلد 6، صفحه 108-198).

همچنان در تفسیر ابن کثیر آمده است: در این آیه خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه وسلم گفته است که مردمان را با لفظ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» که مردمان سرخ پوست و سیاه پوست و عرب و غیر عرب را در بر می‌گیرد، مورد خطاب قرار دهد. «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعٌ» یعنی: «من فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی شما هستم» و اینکه محمد صلی الله علیه وسلم بعنوان خاتم پیامبران برای همه‌ی انسان‌ها مبعوث شده است، بیانگر شرافت و عظمت اوست.

همانطور که خداوند متعال فرموده است: «قُلِ اللَّهُ شَهِيدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «بگو: خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها می‌رسد به آن بیم دهم».

و نیز فرموده است: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ» [آل عمران: 20]. «و بگو به کسانی که بدان‌ها کتاب داده شده است (یعنی یهودیان و مسیحیان) و به درس ناخواندگان (یعنی مشرکان عرب) آیا تسلیم شده‌اید؟ اگر تسلیم شوند، بی‌گمان هدایت یافته‌اند و اگر سرپیچی کنند (نگران نباش، چرا که) بر تو تنها ابلاغ (رسالت) است».

همچنان در صحیح مسلم به نقل از ابو هریره آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ ثُمَّ لَا يُؤْمِنُ بِي إِلَّا دَخَلَ النَّارَ» «قسم به کسی که جان محمد در دست اوست هر شخص یهودی و مسیحی که دعوت مرا بشنود و به آن ایمان نیاورد، وارد جهنم میشود».

(تفسیر ابن کثیر: جلد 2، صفحه 254-255).

در «تفسیر المنار» هم آمده است: این آیه خطاب عامی است برای تمام جامعه‌ی بشری اعم از عرب و غیر عرب که حضرت محمد پسر عبدالله عربی هاشمی با دستور خداوند آنان را با آن مورد خطاب قرار داده و به آنان خبر داده‌است که وی فرستاده‌ی خدا به سوی همه‌ی مردم است نه ملت عرب به تنهایی آنطور که یهودیان تصور کرده‌اند. خداوند متعال فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» [سبأ: 28]. «ما تو را نفرستادیم مگر برای تمام مردم که مژده‌رسان و بیم‌دهنده باشی».

«وَأَوْحِي إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» [الأنعام: 19]. «و این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی که این قرآن بدانها میرسد (اعم از جن و انس) بدان بیم دهم».

پس اگر کسانی از اهل کتاب و غیر اهل کتاب بگویند: ما ایمان داریم به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده‌ی خدا تنها به سوی ملت عرب است، ایمان آنان اعتباری نخواهد داشت، چرا که با این سخن خود تمام آیاتی را که بر عمومیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم و شمول آن بر اهل کتاب و غیر اهل کتاب دلالت میکنند، تکذیب مینمایند. در این مورد آیات دیگری هم نازل شده‌اند از جمله: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَلَمِينَ نَذِيرًا» [الفرقان: 1]. «پاک و منزّه است کسی که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است، تا اینکه برای جهانیان بیم دهنده باشد».

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» [الأنبياء: 107]. واژه‌ی «العالمین» انسان و جن را شامل می‌شود.

در این مورد احادیث صحیحی هم وارد شده‌اند از جمله حدیثی که مسلم و بخاری و غیر آنها از جابر روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أُعْطِيتَ خَمْسًا لَمْ يَعْطَهُنَّ أَحَدٌ مِّنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلِي: نَصْرَتُ بِالرَّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِّنْ أُمَّتِي أَدْرَكْتَهُ الصَّلَاةَ فَلْيَصِلْ، وَأَحْلَلْتُ لِيَ الْغَنَائِمَ وَلَمْ تَحُلْ لِأَحَدٍ قَبْلِي، وَ أُعْطِيتَ الشَّفَاعَةَ وَكَانَ النَّبِيُّ يَبْعَثُ إِلَىٰ قَوْمِهِ خَاصَّةً وَبَعَثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَةً».

در روایتی هم بجای «عامه»، «کافه» آمده است. (تفسیر المنار: ج 9، ص 283-284).

«به من پنج چیز داده شده که به پیامبران قبل از من داده نشده است، از مسیر یک ماهه رعب و وحشت من در دل دشمن ایجاد شده و در نتیجه پیروز شده‌ام، تمام زمین برای من پاک و مسجد قرار داده شده است، پس هر کس از امت من وقت نمازش فرا رسد (هر جا که باشد) باید نماز بخواند، غنائم جنگی برای من حلال شده در حالیکه برای پیامبران قبل از من حلال نبوده است، به من (اجازه‌ی) شفاعت داده شده است، و بالآخره اینکه پیامبران پیشین تنها برای اقوام خود مبعوث شده‌اند ولی من برای تمام مردم فرستاده شده‌ام».

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

و میگویند اگر راست می‌گویید این وعده [قیامت و عذاب] چه وقت است؟ (29)

در آیات متعددی می‌خوانیم: که زمان قیامت را جز پروردگار با عظمت کسی دیگری نمیداند، و این هم از حکمت‌های الهی است تا انسان همیشه در حال آماده باش به سر برد، و از جانب دیگر این، ندانستن جزئیات، مانع ایمان به کلیات نیست. طوریکه در آیه 15 سوره‌ی طه می‌آمده است: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا» قیامت، قطعاً آمدنی است ولی من زمانش را بر شما مخفی کرده‌ام.

«مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟»: مراد وعده وقوع قیامت و داخل شدن نیکان به بهشت و ورود بدان به دوزخ است. البته پرشش کافران جنبه استهزاء داشت.
خواننده گان محترم!

در آیه فوق خواندیم که: کافران با استبعاد و انکار از قیامت میگویند: اگر شما راست میگویید که قیامت خواهی نخواهی آمدنی است، پس وقت برپایی این وعده چه هنگامی است و روزی که در آن بین مخلوقات حکم نهایی صورت میگیرد چه وقت است؟ باید گفت که: در این شکی نیست که زمان وقوع و برپای قیامت بصورت حتمی و قابل تغییر نیست. «لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ» و از جانب دیگر لازم و ضروری نیست که ما انسانها جوابی هر سوالی را بدون مراجعه دقیق به کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانیم، طوریکه کفار سوال کردند که قیامت چه زمانی خواهد بود؟ «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ» الله تعالی برای پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: بگو: زمانش را نمی دانم.
قُلْ لَكُمْ مِيعَادٌ يَوْمَ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾
بگو: وعده گاه شما روزی است که نه ساعتی از آن تأخیر می کنید و نه بر آن پیشی می گیرید. (۳۰)

ای پیامبر! برای کافران بگو: برای شما وقت محدود و معینی مقرر داشته شده که روز قیامت و حسابدهی است و خواهی نخواهی آمدنی است. نه از آن وعده یک لحظه به تأخیر انداخته میشوید تا توبه نمایید و نه هم یک لحظه پیشتر واقع میشود تا قبل از موعده عذاب شوید، بلکه موعد آن معلوم و تغییر ناپذیر است. پس از آن روز بترسید و با طاعت الله تعالی از آن حذر داشته باشید.
خواننده گان محترم!

در آیات متبرکه (31 الی 33) مطالبی در باره مشرکان و قرآن، گفتگو میان مستکبران و مستضعفان، مورد بحث قرار گرفته است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

و کافران گفتند: ما به این قرآن و کتاب هایی که پیش از آن بوده است، هرگز ایمان نمی آوریم و اگر ببینی ظالمان را وقتی که نزد پروردگارشان نگاه داشته می شوند که چگونه بعضی از آنها سخن بعضی دیگر را باز میگرداند، مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما سر راه ما نبودید یقیناً ما مؤمن بودیم. (۳۱)

«مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده اند» یعنی: به رؤسای فرمانروای ایشان «می گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خداوند لایزال و پیروی از رسول وی صلی الله علیه وسلم باز میداشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به الله متعال و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی شدیم.

از فحوائ آیه مبارکه معلوم می شود که: کفار به خاطر آجابت که داشتند، هرگز حاضر به ایمان آوردن نیستند. در واقع هیچ يك از کتب آسمانی را قبول نداشتند. در حالیکه ایمان به کتب آسمانی قبل از قرآن نیز مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه وسلم بود و کفار این سفارش آن حضرت صلی الله علیه وسلم را نادیده می گرفتند.

محکمه الهی بی نهایت سخت است، و دیده میشود که: در روز قیامت، مجرمان در پی توجیه گناه خود، به بزرگان خود میگویند: اگر شما نبودید ما این همه گناه نمی‌کردیم. واقعاً هم در قیامت، ایمان عامل نجات است و بس.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

(باز) مستکبران (در جواب) به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایت الهی بعد از آنکه به شما رسید باز داشتیم؟ [نه، باور نداریم] بلکه شما خودتان مجرم بودید. (32) واقعیت اینست که: در روز قیامت، مستکبران نیز می‌فهمند که راه انبیاء حق بوده است. و بالاترین رسوایی در روز قیامت آن است که مجرمان بزرگ به انسان‌های زیر دست لقب مجرم میدهند، ولی در آن روز حق به حقدار میرسد و هر کس گناه خود را باید بپذیرد. **وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾**

و (بار دیگر) مستضعفان به مستکبران می‌گویند: نه، بلکه نیرنگ‌های [پی‌گیر شما در] شب و روز که به ما فرمان می‌دادید به خدا کافر شویم و همتیانی برای او قرار دهیم [ما را گمراه کرد]. و هنگامی که عذاب را ببینند، اظهار پشیمانی کنند [شاید نجات یابند]. و زنجیرها را به گردن‌های کافران می‌اندازیم. آیا جز در برابر کارهایی که می‌کردند، جزا داده میشوند؟ (33)

«مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»: نیرنگ شب و روز، یعنی حيله‌گری‌ها و توطئه‌های مستمر شما در باره ما را از هدایت بازداشت.

«أَسَرُّوا»: پنهان داشتند. مراد بند آمدن زبان از گفتار به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب بدی‌شان دست میدهد. یا اینکه (أَسَرُّوا) از اصداد است و به معنی: اظهار پشیمانی کردند.

«هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا...»: مراد تجسم اعمال است. یعنی این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت برگردن و دست و پای آنان گذارده میشود. خواننده گان محترم!

بعد از اینکه الله تعالی داستان سبأ و کفر آنان در برابر نعمت خداوند لایزال و عواقب چنین موقف و کار آن را از قبیل تبدیل نعمت به نعمت خاطر نشان ساخت، در اینجا مغرور شدن مشرکین را به مال و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و سلم از جانب آنها را یادآور شده و به منظور تسلی خاطر پیامبر صلی الله علیه و سلم و ترساندن و برحذر داشتن مشرکین، سوره شریف را با ذکر سرنوشت گذشتگان، خاتمه داده است. خواننده گان محترم!

در آیات (34 الی 39) مبحثی در باره دلداری پیامبر خاتم، به بیان گرفته میشود:

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾ و ما در هیچ قریه ای بیم دهندهای نفرستادیم مگر آنکه سرکشان نازپرور آنجا گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم. (34)

مُتَرَفُّوْهَا (ترف) ← مترفون، جمع مترف: خوش گذرانهای آنجا، سردمداران مرفه آن شهر و دیار، زور مداران سرمست از ناز و نعمت. [إسراء/۱۶]. [مؤمنون/۶۴].

الله تعالی در هیچ قریه‌ای پیامبری را نفرستاد که به سوی ایمان به خدا و ترک شرک به او تعالی فرا خواند، مگر اهل غرور و تکبر که در آسایش و خود بینی غوطه ور بودند گفتند: ای پیامبران! ما به آنچه شما از نزد خداوند آورده‌اید منکریم و آن را نمی پذیریم. (تفسیر المیسر: تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني).

باید یاد آور شد که: مخالفت با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم چیزی نو در تاریخ انبیاء نبود، بلکه سایر پیامبران در طول تاریخ با مخالفت های مواجه شده اند. در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: مخالفت با پیامبران، مخالفت به شخص پیامبر نه بود، بلکه مخالفت به پروگرام و با پیام آنها بود.

همچنان مفسران در تفسیر آیه مبارکه مینویسند: این آیه مبارکه يك تسلی است به آن حضرت صلی الله علیه وسلم که تو از انحراف و سرکشی رؤسایم که اندوهگین و دلگیر مباش! در هر عصر چنین سرداران بدبخت با پیغمبران مقابله کرده اند — نشه دولت و ثروت و احساسات جاه طلبی و خود خواهی انسان را کور می سازد به حدی که نمیخواهد پیش کسی گردن خود را خم نماید و با آدم های خورد و ناتوان برابر بنشیند - ازینجاست که تابعین نخستین انبیاء عموماً مردمان ضعیف و مسکین میباشند. (تفسیر کابلی).

شان نزول آیه 34:

895- ابن منذر و ابن ابوحاتم از طریق سفیان از عاصم از ابو (در نسخه ها به «ابن» تصحیف شده) رزین روایت کرده اند: دو نفر باهم شریک بودند، یکی از آنها به سوی شام سفر کرد و دیگری ماند، چون نبی اکرم (مبعوث شد، آن شخص به رفیق خود نامه نوشت و از او راجع به اسلام و ارشادات پیامبر سؤال کرد. دوستش در جواب او نوشت: هیچکس از او پیروی نکرده است، مگر مشتبی از فرومایگان و تنگدستان قریش. آن مرد تجارت خود را ترک کرد و به نزد دوست خود آمد و گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن، و بعضی کتابها را هم خوانده بود پس نزد پیامبر آمد و پرسید: به چه چیز دعوت می کنی؟ پیامبر هدایت نوربخش اسلام را برایشان بیان کرد. گفت: شهادت میدهم که فرستاده خدا هستی، پیامبر گفت: چه چیز سبب هدایتت گردید؟ گفت: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر این که پیروانش ضعفا و تهی دستان بوده اند. پس آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرَفُّوْهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» نازل شد. رسول الله صلی الله علیه وسلم به دنبال او فرستاد که کردگار عالم به تصدیق گفتارت وحی نازل کرد. (اسناد مرسل و ضعیف است چون ابورزین تابعی است از وی عاصم بن بهدله روایت کرده که صدوق است اما خطا می کند «مراجعه شود به تفسیر شوکانی» 2185).

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

وگفتند ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد. (35)

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

بگو بی گمان پروردگار من روزی را برای هر کس که بخواهد فراخ یا تنگ می دارد، ولی بیشتر مردم نمی دانند. (۳۶)

ای پیامبر! برای این متکبران ثروتمند بگو: الله متعال به هر که از بندگان که خواسته باشد دنیا را عطا می‌کند و روزی‌اش را فراخ می‌سازد و به همین‌گونه بر هر که بخواهد روزی را تنگ می‌سازد. این کار از روی محبت و خشم نیست و به هدایت و گمراهی ارتباطی ندارد، بلکه آن را از روی آزمایش و ابتلا انجام می‌دهد. پس شخص فراخ روزی طوری گمان نکند که او محبوب پروردگار است و تنگ روزی هم طوری فکر نکند که گویا مورد قهر و غضب الهی واقع شده است. بیشتر مردم به مراد الله تعالی واقف نیستند، به اسرار الهی در مخلوقاتش نمی‌دانند و به حکمت او تعالی در اختیار و ابتلاش دانایی ندارند.

واقعیت اینست که: دادن و گرفتن نعمت، نشانه‌ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) در ضمن قابل یاد آوری است که: دادن و گرفتن روزی، از شئون ربوبیت است.

راه های افزایش رزق و روزی:

اسباب زیاد شدن رزق که از طریق شرع (متمسک شدن به احکام دین) حاصل می‌گردد: **استغفار و توبه:**

طوریکه الله تعالی در (سوره نوح آیات 10 - 12) میفرماید: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً». یعنی: و گفتم از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است [تا] بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد. علما در تفسیر این آیه می‌گویند: هرگاه توبه و استغفار و طاعت الله تعالی نمودید خداوند رزق را بر شما زیاد می‌کند. به تأسف باید گفت که: انسانهای زیادی دائماً در حال استغفاری هستند که قلب با زبان همراه نیست و یا اگر توبه می‌کنند توبه شان ناقص است چرا که از گناه پشیمان نمی‌شوند و اگر هم نادم شدند به آن دوباره روی می‌آورند.

در این مورد شاعر خوش کلام قدسی مشه‌دی چنین زیبا میفرماید:

**سبحه بر کف توبه بر لب دل پر از ذوق گناه
معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما**

خوف و ترس از الله متعال:

تقوای الهی عامل دیگری است برای زیاد شدن شرعی رزقی که علما از آن به معنی دست گرفتن به اوامر الهی و دور شدن از منهیات وی معنی نموده اند، هرکس طاعات الله تعالی را بجای آورد و از منهیات پرهیز نماید، خداوند این عبادات را باعث (جلب) رزق وی می‌کند: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (سوره الطلاق آیات 2-3) یعنی: و هر کس از خدا پروا کند [الله] برای او راه بیرون شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی میرساند.

تَوَكَّلْ: توکل، یعنی امورات خود را به الله تعالی واگذار نماییم و تعلق خاطر خود را نسبت به باقی خلائق قطع کنیم. طوری که قرآن عظیم الشأن میفرماید: «فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ» (سوره العنکبوت: 17) یعنی: پس روزی را پیش خدا بجوید.

یعنی باید در کسب رزق بر الله توکل نمود و رزق را از کسی یا چیزی طلب نکنیم غیر از الله و فقط امید داشته باشیم که خداوند روزیمان را عطا می کند.

همچنین پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «لَوْ أَنْكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ؛ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ...» اگر شما آنچنانکه شایسته الله است بر وی توکل کنید براستی که خداوند رزقتان را می دهد چنانکه پرند را رزق میدهد.

رفتن به حج و عمره:

بدنبال هم حج و عمره رفتن، یعنی هرگاه حج تمتع بجای آورده شد عمره، و هرگاه عمره انجام شد تمتع بجای آورده شود، و دلیل آن این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم است که: «تَابِعُوا بَيْنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَالذَّنْبَ...» یعنی: تبعیت کنید بین حج و عمره (بدنبال هم تمتع و عمره را انجام دهید) چرا که آن دو فقر و گناه را از بین می برند.

انفاق:

انفاق (به کسره الف) در راه خدا، خداوند میفرماید: «قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ» [سبأ: 39] یعنی: بگو در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگان که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است.

صله رحمی:

صله رحم (سرزدن به نزدیکان) باعث زیادت در روزی است: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»» (بخاری: 2067) یعنی: انس بن مالک رضی الله عنه میگوید: شنیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «هرکس که میخواهد روزی اش زیاد گردد و عمرش طولانی شود، باید که صله رحم داشته باشد.

اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگ دستی:

از پیامبر صلی الله علیه وسلم برای نجات از فقر و تنگدستی دعا ذیل ثابت گردیده است: «اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ، وَالْفَقْرِ» (أبو داود 324 / 4، وأحمد 42 / 5) «بار الها! از کفر به تو پناه می برم، از فقر به تو پناه می برم». شما میتوانید این دعا در انتهای تشهد بخوانید.

همچنان پیامبر صلی الله علیه وسلم این دعا را بعنوان دعای صبحگاه و شامگاه میخواند: «اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدَنِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ!» «خدایا مرا عافیت ده در بدنم، خدایا مرا عافیت بده در شوایی ام، خدایا مرا عافیت ده در بینایی ام، خدایا پناه می برم به تو از کفر و فقر، خدایا پناه می برم به تو از عذاب قبر، نیست معبودی بحق مگر تو».

و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به رخت خواب می رفتند، چنین دعا میفرمودند: «اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ وَرَبَّ الْأَرْضِ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَا صَيْتِهِ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ». «خدایا! ای پروردگار آسمان ها و زمین، و ای پروردگار عرش عظیم، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، شکافندهی دانه و هسته و فرو فرستندهی تورات و انجیل و قرآن! از شر هر شروری که پیشانییش به دست توست، به تو پناه می برم، خدایا! تو نخستینی، پیش از تو چیزی نیست، تو واپسینی، پس از تو چیزی نیست، تو آشکاری، فراتر از تو چیزی نیست و تو پنهانی فروتر از تو چیزی نیست، وام های ما را بپرداز و ما را از فقر دور بگردان».

و در حدیث شریف به روایت ابن ابی شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می طلبید پس به او فرمودند: «قُولِي: اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّ كُلِّ شَيْءٍ، مَنْزِلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ فَالِقَ الْحَبِّ وَالنَّوَى، أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ، وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ، اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ، وَأَغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ» یعنی: ای فاطمه! بگو: بار خدایا! ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز! ای فروداورنده تورات و انجیل و فرقان! ای شکافنده دانه ها و هسته ها! پناه می برم به تو از شر همه چیزی که تو گیرنده موی پیشانی آن هستی (یعنی تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزی نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزی نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزی نیست و تویی باطن؛ پس وراي تو چیزی نیست، بپرداز از ما وام را و ما را از فقر بی نیاز کن.

یادداشت:

در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه است که گفت: «از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: «کسی که سورهی واقعه را در هر شب بخواند دچار فقر و تنگدستی نمیشود». (الاذکار نووی).

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ ﴿٣٧﴾

و اموال و فرزندانان چیزهایی نیستند که شما را نزد ما مقرب کنند مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند. پس برای آنان در برابر اعمالی که انجام داده اند پاداش دوچندان است و ایشان در غرفه های (بلند) ایمن اند. (۳۷)

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى» اموال و اولادتان که مایهی افتخار و مباهات و خودبزرگ بینی شما می باشد، چیزی نیست که شما را به خدا نزدیک نماید، بلکه فقط ایمان و عمل صالح مایهی تقرب به پیشگاه خدا می باشد.

امام طبری میفرماید: «زلفی» یعنی «قربی» و کثرت مال و اولاد اعتباری ندارد. (تفسیر طبری ۶۸/۲۲).

از این رو بعد از آن فرموده است: «إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً» یعنی جز انسانی با ایمان که مال خود را در راه خدا هزینه می‌کند و به فرزند خود نیکی می‌آموزد و او را بر خیر و صلاح تربیت می‌کند، این است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. (تفسیر بیضاوی ۱۲۶/۲).

«فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الْوَعْدِ بِمَا عَمِلُوا» پاداش نیکی‌های آنان در مقابل هر نیکی ده برابر و تا بیش از هفت صد برابر افزایش می‌یابد.
«وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ» و آنان در منازل عالی بهشت از هر آزار و گزند در امان می‌باشند.
خواننده گان محترم!

خداوند متعال، ایمان و عمل صالح، انفاق و اخلاص را وسیله قرب به خود قرار داده است، ولی هستند تعدادی که: مال و فرزند را عامل قرب و سعادت می‌پندارند. در آیه 15 سوره‌ی تغابن می‌خوانیم: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» همانا اموال و فرزندان، وسیله‌ی آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداش بزرگ است. البته ذکر مال و فرزند، از باب مثال است و گرنه جز ایمان و عمل صالح هر چه باشد وسیله‌ی قرب نخواهد بود.

کسانی که به مال و فرزند زیاد افتخار می‌کنند بدانند که کثرت مال و فرزند همیشه نشانه‌ی گشایش رزق نیست، بلکه گاهی خداوند افرادی را با سرمایه عذاب می‌دهد. «فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا» (سوره توبه، 55).

قرب به الله، همیشه برای انسان يك هدف بوده اما گاهی هستند انسان‌های که برای رسیدن به آن راه‌ها و وسایل نادرستی را انتخاب کرده است، از جمله بت پرستی. «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ (3)». (آیه 3 سوره زمر) (ما آنان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای آنکه ما را به الله نزدیک کنند. البته الله میان آنها درباره‌ی چیزی که در آن اختلاف می‌ورزند، فیصله خواهد کرد، یقیناً الله دروغگوی ناشکر را هدایت نمی‌کند).

باید گفت که: فقط داشتن و مالکیت مال و فرزند و سایر امکانات، نشانه‌ی رشد و کمال نمی‌باشد، بلکه بهره‌گیری صحیح از آنها بمثابة کمال بشمار می‌رود. طوریکه در آیه مبارکه خواندیم: «وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً (37)» (واقعاً هم؛ اگر مال و فرزند در راستای ایمان و عمل صالح باشد، وسیله‌ی قرب الهی است).

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸)

و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش می‌کنند به این گمان که (پیغمبر ما را) عاجز می‌سازند، ایشان‌اند که در عذاب احضار خواهند شد. (۳۸)

قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)

بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه می‌دهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می‌سازد، و هرچه را (در راه او) انفاق می‌کنید [چه کم و چه زیاد] خدا عوضی را جایگزین آن می‌کند؛ و او بهترین روزی دهنده‌گان است. (۳۹)

امام رازی می‌گوید: «بهتر بودن روزی در چهار چیز است: اول اینکه: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم اینکه: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم اینکه: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم اینکه: آن را با طلب پاداش، مکرر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقة وما أنفق الرجل علي نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقى الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلي الله خلفها إلا ما كان من نفقة في بنیان أو معصية». «هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته میشود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد، صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند متعال است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود».

هدف از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی الله متعال عوض دارد چنان‌که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبني آدم حق في سوي هذه الخصال: بيت يسكنه، وثوب يوارى عورته، وجلف الخبز والماء». «فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را بپوشاند و ظرف نان و آب».

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسند: در این آیه تبلیغ برای مسلمانان است که از انفاق در راه خیر از تنگی و افلاس نباید تشویش بخود راه دهند، خرج کردن ناز رزق نمی‌کاهد روزی مقدر به هر صورت به شما میرسد در مقدار چیزی که الله متعال به حکمت خود خواهد به کسی بدهد خرج کند یا نکند هیچ کمی و یا زایدی در آن واقع نمیشود بلکه اگر در راه خیر صرف کنید برکت عائد میشود و حقت عالی معاوضه آنرا بشما میدهد خواه آن عوض به صورت مال ظهور کند یا بشکل قناعت و غنای قلبی - و حصول معاوضه در آخرت هم یقینی است. خلاصه نزد او تعالی هیچ چیز کمین دارد مسلمان را باید که نسبت به حضرت ایزد متعال همیشه خوشبین باشد و در مقابل خوشنود یا و اندیشه فقر و فاقه را در دل راه ندهد.

انفاق چیست؟

معنای لغوی انفاق، «بخشیدن و بخشش کردن» یا «نفقه دادن و هزینه کردن» است.

و معنای لغوی صدقه، «چیزی در راه رضای خدا دادن» است. بنابر این این دو کلمه در معنای لغوی باهم تفاوت و شباهتی دارند:

- شباهت آنها این است که در هر دو بخشیدن به غیر و دیگران موجود است.

- ولی تفاوت آنها در این است که بخشیدن، در «صدقه» همیشه همراه با نیت اجر و ثواب است، عبارتی ممکن است فرد گاهی مال خود را انفاق (بخشش) کند ولی نیت او رضای خدا نباشد، ولی وقتی فرد مالی را بعنوان صدقه بخشش کرد، همیشه کسب رضای خدا را

در نظر داشته است. (بعبارتی ساده تر: هر صدقه ای انفاق است، ولی هر انفاقی صدقه نیست.)

اما از لحاظ اصطلاحی و معنای شرعی، انفاق نمودن با صدقه کردن تفاوتی ندارد، هر دو به معنای بخشیدن تمام یا قسمتی از مال و دارائی خود به مردم نیازمند است، و اگر هدف فرد از بخشش مال خود، رسیدن به اجر و ثواب باشد، ان شاءالله مأجور خواهد بود زیرا اعمال انسانها به نیتشان بستگی دارد.

باید یاد آور شد که: انفاق، تنها دارای اجر اخروی نمی باشد، بلکه سبب رشد و تکامل شخصیت شخص انسان هم می گردد.

و انفاق، زمانی دارای ارزش است که در راه الله باشد. در اسلام اقتصاد از اخلاق جدا نیست.

همچنان باید گفت که: ستایش قرآن عظیم الشان از کسانی است که انفاق سیره‌ی همیشگی آنان باشد.

خواننده گان محترم !

در آیات متبرکه (40 الی 54) درباره نکوهش و عذاب کافران در برابر خدایان دروغین شان در قیامت، دعوت آنان به اندیشیدن در مورد حق پیش از فرارسیدن عذاب، ایمان آوردن هنگام مشاهده ی عذاب آخرت، بحث بعمل آمده است.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰)

به خاطر بیاور روزی را که الله همه آنها را محشور می کند، باز به فرشتگان میگوید: آیا اینها بودند که شما را پرستش می کردند؟ (۴۰)

«وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا» ای پیامبر! از روزی یادآور خداوند متعال تمام مشرکین و هم فرشتگانی را که مشرکان به عبادت شان می پرداختند برای محاسبه و جزا حشر و زنده می کند.

«ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ» استفهام برای توبیخ و سرزنش مشرکین آمده است. یعنی آیا آنها شما را پرستش می کردند، و شما به آنها دستور داده بودید که چنان عملی را انجام بدهند؟

زمخشری مؤلف: تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل مشهور به تفسیر کشاف) میفرماید: این سرزنش خطاب به فرشتگان است و به روال مثل جاری آمده است که میگوید: «با تو هستم همسایه! بشنو» و مانند گفته‌ی خدا است که میفرماید: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، خدا به یقین می دانست که حضرت عیسی و ملائک از آنچه به آنها نسبت داده اند پاک و دورند، اما منظور از سؤال و جواب این است که شدت سرزنش و بزرگی شرمساری کافران نشان داده شود. (تفسیر کشاف ۴۶۳/۳).

مفسر تفسیر کابلی مینویسد: اکثر مشرکان فرشتگان را دختران الله بشمار می آوردند؛ برخی مجسمه آنها را ساخته پرستش میکردند - بلکه بعضی نوشته اند که بت پرستی از همین ملائکه پرستی شروع شده است و این رسم قبیح را عمرو بن لحي از شام به حجاز آورده بود بهر حال به روز قیامت رو بروی کفار از فرشتگان سوال کرده میشود که آیا همین مردم شمارا می پرستیدند؟ شاید مطلب این باشد که آیا شما آنها را به عبادت خود امر کرده بودید و آیا شما از فعل آنها خوش بودید چنانکه از حضرت عیسی علیه السلام سوال میشود

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾» (سوره مائده) (و زمانی که الله متعال گفت: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: به غیر از خدا، من و مادرم را به عنوان دو معبود بگیرید؟) (عیسی) گفت: (خدایا!) تو پاک و منزهی، مرا نشاید که حرف ناروایی که سزاوار من نیست بگویم، اگر چنین گفته بودم، تو آن را می دانستی (زیرا) تو آنچه را در دل و جان من است می دانی، اما من از آنچه در ذات توست بیخبرم، همانا، دانای تمام غیب ها تویی تو).

و همچنان در سوره فرقان آیه 17 آمده است: «وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَيِّقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾» (و یاد کن) روزی که خداوند مشرکان و آنچه را به جای خدا می پرستیدند (در يك جا) محشور کند، پس (به معبودهای آنان) گوید: آیا شما بندگان مرا گمراه کردید، یا خودشان راه را گم کردند؟

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٢١﴾

فرشتگان گویند: بار الها، تو پاک و منزهی! و تنها تو باور و کارساز ما هستی! نه، بلکه آنها جنیان را پرستش میکردند؟ و اکثرشان به آنها ایمان داشتند! (۲۱)

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٢٢﴾

و امروز هیچ يك از آنان در حق دیگری اختیار سود و زیانی ندارد، و به ظالمان میگوییم: بجشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید. (۲۲)

«فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» در قیامت، حکومت و مالکیت تنها مخصوص پروردگار با عظمت است. (هیچ يك از معبودها (جن و فرشته و دیگران) هیچ قدرتی ندارند؛ نه معبود میتواند برای عابد کاری کند و نه عابد میتواند برای معبود خود کاری کند). و طوریکه یاد آور شدیم در چنین روزی (روز حساب) نه پرستشگر سودی می دهد و نه معبود، نه شفاعتی مقرر است و نه راه نجاتی، نه عذابی برطرف میشود و نه هلاکتی.

واقعیت امر اینست که به سراغ غیر الله رفتن، و به غیر از الله وابسته شدن در حقیقت ظلم به خویش است. و آن چه قهر بزرگ خداوند متعال را به دنبال دارد، تکذیب دایمی و مغرضانه است.

شیخ ابو سعود در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» میفرماید: در ملاء عام اینچنین مورد خطاب قرار میگیرند، تا ناتوانی و قصورشان از دفع عذاب از عبادت کنندگان شان بر ملا شود و تا ناامیدی کامل شان معلوم گردد. در نسبت دادن عدم نفع و ضرر به بعضی مبالغه مورد نظر است، گویا اینکه محال بودن سودرسانی فرشتگان برای عبادت کنندگان شان همانند نفع رسانی عبادت کنندگان است برای آنان (تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم ابو سعود ۲۳۴/۴).

وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٤٣﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، می گویند: این نیست مگر مردی که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند، باز دارد. و میگویند: این قرآن جز دروغی ساختگی نیست. (که به الله نسبت داده شده است) و کافران در باره حق، هنگامی که به سوی شان آمد گفتند: این جز جادویی آشکار نیست! (۴۳)

زمانیکه آیات واضح قرآن عظیم الشان را با معانی و إعجاز آشکارش بر آن مشرکان خوانده شد و آن را با طراوت و شادابی از زبان پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدند، «قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ» گفتند: این یکی که ادعای پیامبری می کند، جز یک نفر مانند شما نیست، می خواهد شما را از عبادت بت ها و تمثال های ما که پدران و اجداد ما سالها به عبادت آنها مصروف بودند باز دارد و می گفتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ» قرآنی را که ای محمد آورده ای، جز دروغ و بهتان چیزی دیگری نیست. همچنان کافران گفتند: قرآن سحری آشکار و واضح است که در سحر بودنش کسی شک نمی کند.

«بَيِّنَاتٍ»: جمع «بینه» به دلیلی گفته می شود که حق بودن آن واضح و روشن است، بناءً آیات الهی، روشن است و ملاحظه می شود که انکار کفار به خاطر لجابت و سر تمبگی آنان می باشد. و انکار آنان شیوه کار دایمی بوده، آنان مثل همیشه به استفاده از روش اباء و اجداد خویش دست به تحقیر، توهین و تکذیب انبیاء و رسول و سایر رهبران مصلح جوامع خود زده است.

کفار، در طول تاریخ با طرح خط فکری و عملی نیاکان گمراه، دیگران را تحریک می کردند تا در برابر اوامر و هدایت اسمانی انبیاء علیهم الصلوٰة مقاومت، بغاوت و سر پیچی کنند. در مجموع دیده شده که کفار، هم با پیام مخالف بودند و هم با پیام آور. و غرض تحقق اهداف خویش از هر نوع تبلیغ و تأکید منفی استفاده می کنند.

زمخشری گفته است: این بیان به طور بلیغ شگفتی از امر آنها را نشان میدهد؛ چرا که آنها به طور قطعی حکم به سحر بودن قرآن کرده و سپس گفته اند: قطعیت سحر بودن آن روشن و آشکار است به طوری که هر عاقلی که به دقت در آن توجه به عمل آرد آن را سحر می نامد. گفته «لَمَّا جَاءَهُمْ» بیانگر آن است که آنها بدون تأمل و اندیشه نمودن در آن به آن کافر شده اند. (تفسیر کشاف ۴۶۴/۳).

آنگاه خدا یادآور شده است که آنها این گفته را بر مبنای دلیل و سند نمیگویند، و حضرت محمد را به استناد به حقیقت و یقین تکذیب نکرده اند، بلکه بر مبنای ظن و تخمین او را تکذیب نموده اند و فرمود:

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾

و ما هیچ کتابی برای ایشان نداده بودیم که آن را بخوانند، و پیش از تو هشداردهنده ای به سويشان نفرستاده بودیم. (۴۴)

مفهوم کلی آیه مبارکه این است که: ما قبل از تو کتاب و پیامبری به مشرکان مکه نداده ایم که آنان با استناد به آن، حق یا باطل بودن تو را تشخیص دهند.

تکذیب آنان تنها بر اساس جهل و لجابت و پیروی از هوس‌های خود، ابا واجداد خویش است. در ضمن قابل یاد آوری است که: اثبات یا نفی هر مطلبی باید مستند به علم و وحی باشد و موضع‌گیری بدون آن هوسی بیش و بی منطقی مطلق است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ» و قبل از تو پیامبری را پیش آنان نفرستاده‌ایم که آنها را از عذاب الله بترساند. پس چگونه تو را تکذیب کردند؟

امام طبری گفته است: یعنی قبل از قرآن خدا کتابی را بر عرب نازل نکرده و قبل از محمد صلی الله علیه و سلم پیامبری نزد آنان نفرستاده بود. (طبری ۷۰/۲۲، و این روایت قتاده است).

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾

و کسانی که پیش از اینان بودند [نیزوحی ما را] تکذیب کردند، حال آنکه آنان به یک دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم نرسیده‌اند، پس پیغمبران ما را تکذیب کردند، پس ببین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟! (۴۵)

مفهوم این آیه مبارکه در چندین آیات از قرآن عظیم الشان تذکر رفته است طوری که در (آیه 21 سوره غافر) خواندیم: «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً» (آیا در زمین نگشتند و سیر نکردند تا ببینند عاقبت پیشینیانی که قدرت و آثارشان بیشتر بود چه شد؟)

همچنان در (آیه 9 سوره روم) می آید: «...كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا» (قدرت آباد کردن پیشینیان بیشتر بود، ولی به خاطر تکذیب پیامبران الهی نابود شدند.) واقعاً هم تمدن و قدرت ها و ثروت ها و تحولات همیشه در حال پیشرفت و به اصطلاح بینظر و نمونه نمیشاد، بلکه گاهی امکانات و قدرت گذشتگان بیشتر از قدرتمندان بر حال مییاد.

در آیه مبارکه آمده است: «وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» قبل از آنان اقوامی به تکذیب برخاسته‌اند که یک‌دهم نیرو و ثروت و طول عمر آنان را به کفار مکه نداده‌ایم.

ابن عباس (رض) گفته است: «مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ» یعنی یک دهم نیروی آنان را در دنیا نداشته اند. (مختصر ابن کثیر ۱۳۵/۳).

«فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» وقتی پیامبران مرا تکذیب کردند، من هم با نابود کردن و ریشه‌کن نمودن آنها، از آنان انتقام گرفتم، و نیرو و قدرتی که داشتند برایشان سودمند واقع نشد و آنان را بی نیاز نکرد، پس حال و وضع آنان وقتی که عذاب و نابودیشان فرا رسد چگونه باید باشد؟ این بیان به صورت ضمنی قریش را تهدید میکند. (تفسیر صفوة التفسیر تألیف محمد علی صابونی).

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت نصیحت می‌کنم و آن این است که خالصانه برای الله دونفر دونفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید، باز اندیشه کنید که این همنشین شما هیچ دیوانگی ندارد، او فقط جز بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است. (۴۶)

امام رازی میفرماید: «بعد از آنکه اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد (بازگشت) با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» به توحید اشاره دارد و فرموده وی: «مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جُنَّةٍ» به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: «بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ» به روز آخرت و به نزدیکی زمان آن اشاره دارد».

چنانکه در حدیث شریف به روایت ابن عباس (رض) آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این نداء به سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن صبح یا شامگاه بر شما یورش می‌آورد، آیا مرا تصدیق میکنید؟» گفتند: چرا تصدیق ات نکنیم؟ قطعاً تصدیقات میکنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم میدهم». در این هنگام ابو لهب گفت: مرگ بر تو، آیما را برای این گردآورده‌ای؟ در این اثنا خداوند نازل فرمود: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱)».

«أَعْظَمُكُمْ» ملاحظه می‌شود که یکی از وظایف اساسی انبیاء، همانا موعظه، پند و نصیحت است، ولی تنها به شعارها نباید اکتفاء کنیم، در ضمن قیام را هم نباید فراموش کرد. پیامبر مردم را هشدار فرموده اند که: عذاب، پیش روی شماست، اگر در راه الله قیام نکنید، هم در دنیا گرفتار عذاب می‌شویم و هم در آخرت. در ضمن تأکید داشته اند که اگر قیام که برای رضا الله تعالی نباشد، و برخاسته از عقده‌ها و هوس‌ها و برای کسب مقام و ثروت باشد، مطمئن باشید، به جایی نمی‌رسد.

در آیه مبارکه به وضاحت در می‌یابیم که: در هر قیام داشتن سه عنصر لازم و ضروری میباشد. و آن سه عنصر همانا: خلوص، «لِلَّهِ» رهبر، «بِصَاحِبِكُمْ» فکر و برنامه. «تَتَفَكَّرُوا» حرکت‌ها و انقلاب‌هاییکه برای الله تعالی نباشد و برخاسته از عقده‌ها و هوس‌ها و برای کسب ثروت باشد مطمئن باشید به جایی نمی‌رسد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷)
 بگو هر مزدی که از شما طلبیده باشم متعلق به خودتان، مزد من جز با خداوند نیست، و او بر هر چیزی گواه است. (47)

مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه در تفسیر خویش مینویسد: ای پیامبر! برای کافران بگو: آنچه به عنوان مزد تبلیغ رسالت و دعوت از شما خواسته‌ام از خود شما باشد و من از شما چیزی نمی‌خواهم و مزد من در بدل تبلیغ رسالت و دعوت فقط بر خداست. او به عمل من و عمل شما آگاه است، هیچ چیز پنهانی از او پوشیده نیست و به زودی از اعمال همه حساب خواهد گرفت؛ یعنی برای عمل خیر پاداش نیکو و برای عمل شرّ جزای سخت خواهد داد. (تفسیر المیسّر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرنی).

قُلْ إِنْ رَبِّي يَفْزِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمَ الْغُيُوبِ (۴۸)
 بگو: پروردگار من حق را (در قلب هر که بخواهد) می‌اندازد او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است. (۴۸)

یعنی پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به‌سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می‌کوبد و نگونسار میکند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسان ها و از میدان دریافته‌ها و ادراکاتشان پنهان باشد.

«قُلْ إِنْ رَبِّي يَفْزِفُ بِالْحَقِّ» بگو: خدایم دلیل رابیان و نمایان میکند. ابن عباس (رض) گفته است: یعنی با حق باطل را می‌کوبد. همان‌گونه که در جای دیگری از قرآن می‌فرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ».

«عَلَامُ الْغُيُوبِ»: یعنی خدای متعال به تمام امور نهان از خلق آگاه است.

«يَفْزِفُ بِالْحَقِّ»: حق را به جان باطل می‌اندازد. (سوره: انبیاء / 18). هدف از آن بیان أدله حق به صورت قاطع و واضح است. یا اینکه منظور از افکندن حق، ارسال کتب آسمانی برای انبیاء، و إلقاء وحی الهی به قلوب پیغمبران: است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹)

بگو: حق آمد و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد (سر از نو ایجاد نمیشود) و دوباره برنمی‌گردد. (۴۹)

«الْحَقُّ»: هدف از آن اسلام است.

«الْبَاطِلُ»: هدف از آنکفر است.

«مَا يُبْدِئُ»: شروع نمی‌کند. نقش جدیدی ایفاء نمی‌کند.

«مَا يُعِيدُ»: از سر نمی‌گیرد. دوباره انجام نمی‌دهد. نقش قدیم بازی نمی‌کند.

«مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ»: مراد نقش بر آب بودن همه نقش‌های باطل است. طوریکه باطل به شخص مُرده می‌ماند که نه کارهای گذشته را میتواند بکند و نه کارهای تازه‌ای از او ساخته است.

زمخشری گفته است: وقتی انسان نابود شد آغاز و برگشتی ندارد که فرموده است: «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (تفسیر کشاف ۴۶۷/۳).

دکتر مصطفی خرمدل در تفسیر خویش «تفسیر نور ترجمه معانی قرآن» مینویسد: ذکر این نکته ضروری است که نور اسلام فاعلیت زدودن کفر و شرک و نفاق را دارد، همان‌گونه که نور، ظلمت را می‌زداید. اما انسان‌ها هم باید از نور آن استفاده کنند و قابلیت را بهم برسانند، تا در پرتو فاعلیتِ فاعل و قابلیتِ قابل، پیروزی ظاهر و حاصل شود. در این هیچ جای شکی نیست که: حق بر باطل پیروز شدنی است.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

بگو: اگر گمراه شوم تنها به زبان خود گمراه می‌شوم و اگر راه یاب شوم پس این به سبب آن است که پروردگارم به من وحی می‌کند، بی‌گمان او شنوای نزدیک است. (۵۰)

در آیه مبارکه آمده است: «قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي» ای پیامبر! به آن مشرکان بگو اگر آنطور که شما تصور میکنید، من از راه هدایت منحرف شوم گناه و زیان انحرافم را خودم بر می‌دارم، و به دیگری زیانی نمیرسد. «وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي» اما اگر به راه مستقیم استوار باشم، به سبب هدیاتی است که خداوند متعال از کتاب و سنت بر من نازل کرده است.

«إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ» اوست که دعای هر جوینده‌ای را می شنود و دعای هر امیدواری را اجابت می‌کند.

ابو سعود گفته است: یعنی گفته و عمل هر راهیاب و گمراهی را می شنود و می بیند هر چند که در نهان کردن آن مبالغه کند. (ابو سعود ۲۳۵/۴).
از فهم آیه مبارکه دانسته میشود که: بدون وحی الهی، حتی پیامبر نیز در معرض انحراف است. و باید گفته شود که الله تعالی هم وحی میفرستد و هم بر ابلاغ آن نظارت دارد، خطرات و آثار شوم انحراف، به خود انسان باز می‌گردد.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾

و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار شوند. (۵۱)

ای پیامبر! اگر ببینی که ترس شدیدی در هنگام دیدن عذاب بر کافران مستولی شده، امر هول انگیزی را مشاهده خواهی کرد. آنگاه از عذاب نجات نیافته راه گریزی برای‌شان وجود ندارد و از جای نزدیکی گرفته می‌شوند تا به سوی دوزخ برده شوند. (تفسیر المیسر تألیف دکتر عایض بن عبدالله القرني).

وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

و (وقتی عذاب را مشاهده کنند) می‌گویند: اکنون به او ایمان آوردیم، حال آنکه دسترسی به ایمان از راه دور چگونه ممکن است. (۵۲)

«تناتوش» از «نوش» به معنای گرفتن چیزی به آسانی را می‌گویند «وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» وقتی عذاب را مشاهده کردند می‌گویند: به قرآن و پیامبران ایمان داریم.
«وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» حالا از کجا ایمان برایشان فراهم و محقق میشود در حالی که در آخرت قرار دارند و محل ایمان آوردن دنیا میباشد. و چگونه از جایی چنین دور، دست یافتن به ایمان برای آنان میسر است؟

هدف از «مکان قریب» دنیا است و هدف از «مکان بعید» آخرت است.
ابو حیان گفته است: حال آنها را به حال کسی تشبیه کرده است که بخواهد چیزی را از محلی دور بردارد، همان طور که یک نفر نزدیک آن را برمی‌دارد. (البحر المحيط ۲۹۳/۷).

باید گفت که: جزع و فزع و استمداد مشرکان، مشکلی از آنان راحل نمی‌کند.

«فِرْعَوْنُ فَلَا فُوتَ» مشرکان پناهگاهی ندارند.

عقوبت مشرکان از همین دنیا آغاز میشود. و برگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها راهی دور و ناممکن است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

در صورتی که آنها پیش از این به آن کفر ورزیدند. و از مکان دور به امور غیب (نسبت های باطل شان را) می افکنند. (۵۳)

«وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» کافران به رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم قبل از این تکذیب کردند و به الله متعال کافر شدند، پس چگونه در آخرت ایمان برای آنان فراهم می‌گردد؟!
«وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» و از جایی دور تیر تهمت می افکندند و امور غیبی را انکار کرده و می گفتند: حشر و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست.

قرطبی گفته است: در میان عرب در رابطه با کسی که چیزی را می‌گوید که به آن علم و آگاهی ندارد، ضرب‌المثلی رایج است که می‌گوید: «هو یقذف و یرجم بالغیب» او تیر را در سیاهی شب رها می‌کند. و مسلم است که تیر چنین کسی به هدف اصابت نمی‌کند. (البحر المحیط ۳۱۵/۱۴).

کسانی که دیروز به پیامبر صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان تهمت می‌زدند، امروز که در تنگنا قرار گرفته‌اند ایمان می‌آورند، این ایمان آوردن شان به حال آنها فایده ای ندارد. در این هیچ جای شکی نیست که: کفار از پیامبر بزرگوار اسلام محمد صلی الله علیه وسلم و قرآن عظیم الشان، شناخت کامل و روشنی نداشتند؛ طوریکه در فوق یاد آوری شد؛ تهمت های آنان مانند تیر انداختن در تاریکی و پرتاب از راه دور بود. که به هدف نمی‌رسد.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)

(سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدائی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلمانان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شك و تردید بودند. (۵۴)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«حِيلَ»: حائل و مانع انداخته شده است. فاصله و جدائی افکنده شده است.
 «مَا»: آنچه. مراد پذیرش ایمان اخروی و رهائی از دوزخ است یا بازگشت به جهان و انجام کارهای شایسته در آن است (سوره: سجده آیه: ۱۲). یا رهائی از بلاهای بزرگ آسمانی و عذاب استیصال جهانی است (سوره: غافر آیات ۸۳ - ۸۵).
 «أَشْيَاعَ»: جمع شیعه، مراد امثال و اقربان است (ملاحظه شود سوره: انعام آیه ۶۵).
 «مُرِيبٍ»: شک انداز. به دودلی افکنده. این کلمه صفت و برای مبالغه و تأکید است. (تفسیر نور ترجمه معانی قرآن دکتر مصطفی خرمدل).
 تفسیر:

«وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» بین آنها و ایمان و بهشت حایل ایجاد میشود. «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ» انطوری که با کافران ملت‌های پیشین که شبیه آنها بودند، عمل شد. «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴)». آنها در دنیا در مورد حساب و عذاب روز قیامت در شک و تردید بودند. (و زندگی را پیوسته با ظن و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند).
 کلمه «مُرِيبٍ» برای تأکید است.

بدین منوال و بر این روال این سوره با این آهنگ تند و شدید با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت خاتمه می‌یابد، و مسأله‌ای را بیان می‌دارد که در این سوره بر آن تکیه و تأکید گردد. همان که در پایان هر مرحله‌ای و در لابلای هر مرحله‌ای گذشت. این سوره با همین مسأله آغاز گردیده است و با همین پایان تند و شدید پایان می‌گیرد.

و من الله التوفيق

فهرست مطالب وموضوعات سوره سباء

شماره	نام سوره سبأ	وجه تسمیه	معانی ومحتوی سوره ها	صفحه
1		ارتباط سوره سبأ با سوره قبلی		
2		تعداد آیات، کلمات و حروف این سوره		
3		محتوای سوره		
4		ایمان و عمل صالح		
5		سعادت		
6		ایمان		
7		عمل صالح		
8		رابطه ایمان و عمل صالح		
9		رسالت و دعوت داوود علیه السلام		
10		مزامیر آل داوود		
11		وفات حضرت داوود علیه السلام		
12		مزایا و امتیازات داوود علیه السلام		
13		سلسله نسب سلیمان علیه السلام		
14		چرا سلیمان علیه السلام از جنیان میخواست برای او مجسمه بسازند؟		
15		حقیقت شکر		
16		آگاهی جنیان از کار بنائی و صنعت		
17		داستان مرگ حضرت سلیمان علیه السلام		
18		بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان علیه السلام		
19		آیا اجنه علم غیب دارند؟		
20		سیل مآرب یا سیل عرم!		
21		کفران، خصلت ناپسند انسان		
22		اسلام دین همه انسانها است		
23		پذیرش اسلام بر همه انسانها واجب است		
24		راه های افزایش رزق و روزی		
25		استغفار و توبه		
26		خوف و ترس از الله متعال		
27		تَوَكَّلْ		
28		رفتن به حج و عمره		
29		إنفاق		
30		صله رحمی		
31		اذکار و دعا وارده برای نجات از فقر و تنگدستی		
32		إنفاق چیست؟		

مکشی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری)
البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:
- 6 - **تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نقری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.**
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741 ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)
- 12 - **تفسیر فی ظلال القرآن:**
تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است (1217 - 1270 ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦ م)

تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشاف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشاف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241 ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سورة «سبا»

تتبع ونگارش: امین الدین «سعیدی- سعید افغانی»
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
ومسؤل مرکز فرهنگی د حق لاره- جرمنی

ادرس: saidafghani@hotmail.com

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library